

جلوه‌هایی از حضرت بهاء‌الله در آثار حضرت عبدالبهاء

فاروق ایزدی نیا

اگر تقرّب الهی خواهید ... در بحر محبت الله
مستغرق باشید و بذکر و ثنای او اوقات را حصر
نمایید. بهاء‌الله وحده باید محبوب عالم باشد.^۱

مقدمه

شاید اغراق نباشد اگر بگوییم به ندرت می‌توان در الواح و بیانات حضرت عبدالبهاء موردی را یافت که ذکری از جمال مبارک در آن نباشد. طلعت میثاق در کمال محویت و فنا از جمال مبارک یاد می‌کردند و خود را بدون تأییدات حضرت بهاء‌الله نیست و نابود می‌دانستند. اگر کلامی ادا می‌کردند، قطره بود در مقابل بحر اعظم؛ اگر به تقاضای بنده‌ای از بندگان جواب می‌دادند، به بیان "هر چه کند او کند ما چه توانیم کرد" از خود نفی اراده می‌فرمودند. اگر سائلی راهی را به سوی سعادت ابدی طلب می‌کرد، حصول رضای جمال قدیم الهی را مطرح می‌فرمودند و اگر در خصوص روضه مبارکه کلامی بر زبان می‌راندند یا عبارتی از یراعه مبارک صادر می‌شد، چنان عشق و محبتی نسبت به آن تربت پاک ظهور می‌کرد که مخاطب را چون هاله‌ای از نور فرا می‌گرفت.

بدین لحاظ نمی‌توان با قاطعیت گفت که حضرت بهاء‌الله به چه نحو در آثار حضرت عبدالبهاء مطرح شده‌اند. گاه حضرت عبدالبهاء در نهایت عبودیت به این نسبت بالیده‌اند، و گاه مطاع بودن خود را جهت حفظ وحدت امر والد بزرگوار خویش ذکر کرده‌اند و حتی در این خصوص روح القدس را هم مستثنی نفرموده‌اند بقوله الاحی: "الیوم میزان کلّ شیء و مغناطیس تأیید، عهد و میثاق ربّ مجید است. کلّ را باید به این اساس متین دلالت نمود، چه که بنیان رصین جمال مبین است. هر نفسی ثابت‌تر، مؤیدتر و موفق‌تر است؛ و اگر روح القدس مجسم گردد فرضاً ادنی توقف نماید قسم بجمال قدم روحی لاجبانه الفدا که جسم معوق و جسد معطل گردد." لذا آنچه که در این مقال ذکر می‌شود، نگاهی گذرا به آثار کتبی و بیانات شفاهی مرکز میثاق است که در موارد گوناگون به أنحاء مختلف طلعت ابهی را ذکر کرده‌اند. سعی شده‌است در ذیل عناوین

فرعی به برخی از آثار و بیانات مبارکه استناد شود تا که شاید لمحهای از عشق و فیر و عبودیت بی‌نظیر عبد بهاء به جمال ابهی مشاهده شود.

رابطه پدر فرزندی

حضرت عبدالبهاء به ندرت از این رابطه سخن می‌گویند و خود بنفسه بر این امر شهادت داده‌اند: "این عبد قسم به جمال مبارک، خود را وجودی مشاهده نمی‌نمایم و در ساحت احبای مخلصین فانی می‌بینم و ابدأ ادعایی نداشته و ندارم و تا بحال اظهار کلمه‌ای که دلالت بر انتساب آستان مبارک باشد ننمودم." (من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۲۳۵) اما گاهی بنا به حکمتهایی به آن اشارتی دارند: "این عبد تا بحال خود را غصن اعظم ننمیده بلکه عبدالبهاء خوانده، نهایت شاید در موردی نادر بلکه اندر ابن البهء از قلم جاری گشته که این نیز نظر بحکمتهای بالغه بود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۳۲۲) و در بیانی دیگر این عبارت از قلم مرکز میثاق صادر: "لیس لی شأن الا عبودیة البهء، و لیس لی مقام الا الخضوع و خدمه احباء الله و لم یصدر من قلمی الا اننی عبدالبهء و ابن البهء و رقیق البهء و بهذا افتخر بین الملأ." (مکاتیب، ج ۲، صص ۳۱۹-۳۱۸) می‌توان مواردی را نیز مشاهده نمود که به فرع منشعب از اصل قدیم اشارتی دارند. می‌فرمایند: "اگر جمال قدم تو را خطاب فرماید که مرکز میثاق مرا و فرع منشعب از اصل قدیم مرا و منصوص کتاب مبین مرا و مبین کتاب را چگونه عجل خواندی ... چه جواب خواهی داد؟ آیا کتاب اقدس سی سال پیش نازل نشد؟ آیا کل را دعوت باطاعت فرع منشعب نمودم؟" (مکاتیب، ج ۱، ص ۲۷۱) و در بیانی دیگر که در جواب نفسی که از مقام هیکل مبارک سؤال کرده، نفی هر ادعایی را می‌فرمایند و عنوان می‌کنند که، "چنانچه مقامی را بخواهم خدا نکرده از برای خویش، چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است؟" (منتخبات، ج ۴، ص ۲۴۴) و در بیانی دیگر نیز اشارتی به پدر فرزندی دارند. در بدایع الآثار آمده است: "وقتی در محضر انور، جناب میرزا علی اکبر نخجوانی ذکر اهتزاز نفوس در محافل دبلین را عرض می‌نمود که انقلاب این نفوس فقط بقدرت عهد و اثر کلمه مبارک می‌شود، بقوه دیگر ممکن نیست. فرمودند، 'قوه من هم نیست بلکه قوه پدر من است، این کار کار اوست.'" (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۷۲)

ولی برای آن که مبادا دیگران این ارتباط را حمل بر ادعایی نمایند بنفسه المبارک اشاره دارند: "جمال مبارک روحی لاحبائه الفدا من یظهره الله، موعود جمیع کتب و الواح حضرت باب است و عبدالبهاء مرکز میثاق، لکن غصن، فرع شجره است. اما اصل، شجره است، اساس، شجره است و حقیقت کلیه، شجره است." (منتخبات، ج ۴، ص ۹۸)

اما آنچه که در این رابطه پدر فرزندی اهمیت شدید دارد، عشق حضرت عبدالبهاء به جمال مبارک است.

عشق حضرت عبدالبهاء به جمال مبارک

از نظر حضرت عبدالبهاء "عشق و محبت جمال ابهی روح حیاتست و مفرح یاقوتی ملاً اعلی، ذره‌ای از این علاج درمان هر دردیست و شفاء هر صدی، چنان شفائی بخشد که مرض از پس ندارد و چنان دوائی بود که درمان هر درد بی‌درمان گردد" (مکاتیب، ج ۸، ص ۷۸) و احبّاء را به برافروختن به آتش این عشق دعوت می‌فرماید: "قلب را چنان به آتش عشق جمال ابهی برافروزید که شعله‌اش جهانگیر گردد و حرارتش به فلک اثر رسد، نورش ساطع شود و شعاعش لامع تا طالبان چون پروانه حول شمع پرواز نمایند و اقتباس نور عرفان کنند." (مکاتیب، ج ۸، ص ۹۵)

اگرچه می‌توان در این مناجات عشق بنده به مولی را مشاهده نمود؛ "در این جهان به آتش عشقت بسوز و در آن جهان به مشاهده روی مهریت کامران نما. در این عالم چون شمع بگداز و در آن عالم چون پروانه به گرد شعله جمالت پرواز ده" (مناجات، ص ۱۵) اما شاید بتوان ظهور و بروز آثار این محبت عمیق را در دو دوره جستجو کرد؛ اول، ایام حیات جمال قدم و دیگر دوران بعد از صعود که خاطره مظلومیت حضرت بهاء‌الله موجب استغراق طلعت میثاق در بحر احزان می‌شد. از آنجا که حضرت عبدالبهاء بنفسه به خدمات عاشقانه خویش به حضرت بهاء‌الله اشارتی نفرموده‌اند، باید شدت آن را در آثار دیگران مانند حضرت ورقه علیا یافت. اما از چند خاطره از دوران حیات جمال مبارک می‌توان به گوشه‌ای از این محبت پی برد.

قبل از نقل این خاطرات، سطور اولیه مکتوبی که طلعت میثاق در زمان عزیمت دلبر آفاق از خطه عراق به اسلامبول به یکی از بستگان خویش که ساکن مازندران بود مرقوم فرمودند و گویای عشق عظیم ایشان به پدر بزرگوارشان می‌باشد، نقل می‌شود:

در این وقت که بلبل گلزار بقا قصد آشیان وفا نموده و شاهد انجمن عاشقین عزم دیار قسطنطنین فرموده تا از شاخسار دارالسلام بغداد باآشیان دارالاسلام اسلامبول برپرد و از این مرز و بوم بخطه و دیار روم شتابد و در آن گلستان بیدایحان قدس تغنی فرماید که شاید انفس ترابی از مقرر فانی برپرد تا در ظلّ همای حقیقی مقرر گزینند و چون اطیاری عرشی بگلشن باقی طیران نمایند، این عبد فانی خامه را با مداد قرین نموده که شاید از تلاقی این دو، ناله جانسوز فراق از عالم دل و جان به عالم ظهور و بیان پیوندد و نمی از یم اشتیاق باآفاق مترشح گردد تا از این رشحات محبت قلوب محبتان در خروش آید و از این آتش جگرسوز هجران، دلهای دوستان بجوش آید.

ولیکن چه توان نمود که قلم را این الم در خور نه و الواح را این الحاح وسعت نه؛ زیرا که هر عالمی بیش از قدر و اندازه خود تحمل ننماید و از عهده بر نیاید؛ البتّه دریا‌های بی‌پایان عشق در شهرهای امکان جاری و ساری نشود و ارواح قدسیّه لامکان در قالب مکان ننگند. پس خوشتر آنست که ابواب لسان را از عالم مجاز بر بندیم و به لب و زبان حقیقت پردازیم و از عرصه الفاظ بقضای جانفزای عوالم معنی پرواز نماییم.

با تو بی لب این زمان من نو بنو رازهای کهنه می‌گویم، شنو

البتّه این عالم خوشتر و دلکشتر است از عوالم دیگر؛ زیرا که قاصد این مقصد ممنوع نگردد و فیض این سحاب مقطوع نشود، بلکه در مرور ایام و دهور این پیک معنوی در سیر و سلوک است و این هدهد سبای قدس در بشارت و سرور... " (حضرت عبدالبهاء، صص ۱۷-۱۵)

یکی از خاطراتی که حضرت عبدالبهاء از جمال مبارک نقل می‌کنند و به دو صورت روایت شده چنین است: " در طهران طفل بودم. مرا بانبار جمال مبارک بردند. یک نایب فرآش بود که جمال مبارک باو خیلی عنایت کرده بودند، خلعت و بخشش داده بودند. بپاداش این عنایات جمال مبارک، مرا برد بانبار که بحضور مبارک مشرف شوم. وارد ارگ شدیم؛ از آنجا بدایره توپخانه و از آنجا رسیدیم بجبهه خانه؛ از آنجا گذشتیم، رسیدیم به یک خرابه. در آنجا یک حیاطی بود، اطراف آن حیاط، اطاقها بود. خوانین بختیار و لرستان در آن اطاقها محبوس بودند. در توی حیاط یک دریچه را باز کردند، سردابه بود، زیر زمین تاریک از آن دریچه پله می خورد. مرا از آن پله‌ها پایین بردند تا پنج شش پله که پایین رفتیم، صدای مبارک از توی آن سردابه تاریک بلند شد. فرمودند، برگردانید این طفل را، خوب نیست بیاید اینجا، برای او خطر دارد. مرا برگردانیدند. آمد در توی حیاط در پیش سجّان، مأمور حبس، نشستم. بعد از چندی که ظهر شد محبوسین را برای تنفس یک ساعت از حبس بیرون می آوردند. صدای مبارک را شنیدم. در این بین جمال مبارک را هم با زنجیر با آقا میرزا محمود بیرون آوردند. این میرزا محمود برادرزاده جمال مبارک بود و خیلی باو عنایت داشتند و چنین افتخاری را بهیچ فروخت و چون از حبس بیرون آمد بطرف یحیی رفت و جمال مبارک را سبّ نمود. این تاج وهاج را بهیچ فروخت، از سر خود بخاک سیاه انداخت ... بر گردن مبارک زنجیر قره کهرّ گذارده بودند، بر سر مبارک کلاه نمد که کله نداشت و بنهایت صعوبت مشی می‌فرمودند. من که وضع را دیدم از حال رفتم. فرمودند ببرید او را. مرا بیگل گرفتند و بردند. ولی من هیچ ملتفت نشدم، در خانه بهوش آمدم. آب آوردند، صورتم زدند. حال اگر ما وفا داشته باشیم دیگر فکر راحت و آسایش نخواهیم افتاد." (قاموس لوح ابن ذنب، ص ۷۹۲ / بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۰۶)

مهاجرت جمال مبارک و دوری از هیکل اطهر برای حضرت عبدالبهاء بسیار طاقت فرسا بود. در *بدایع الآثار* آمده است: "وقتی حین مشی و گردش در ذکر و یاد جمال مبارک ناطق و بعباراتی حزن‌انگیز ذکر ایام سلیمانیه و وحدت و مظلومیت طلعت قدم می‌فرمودند. با آن که مکرر این حکایت را فرموده بودند ولی آن روز بغتۀ حال مبارک منقلب شده های های بنای گریه گذاردند بقسمی که صدای مبارک تا دور می‌رفت و جمیع خُدام بگریه درآمدند و از استماع بلایای جمال قدم و رقت قلب سرّ اکرم کدورت و اندوه شدید روی نمود." (*بدایع الآثار*، ج ۱، ص ۳۲۷) این تأثیر و تأثر را در خاطره‌ای از دکتر ضیاء بغدادی نیز می‌توان مشاهده کرد: "حضرت عبدالبهاء فرمودند صبحی مناجات بخواند. در بین آن که او مناجات معروف که اول آن می‌فرمایند، 'قلباً طاهراً فاخلق فیّ یا الهی ...' می‌خواند، آن حضرت از اطاق خارج شدند و چشمان مبارک اشک‌آلود گردید و حزن شدیدی به ما عارض شد و چون مناجات تمام شد مراجعت نموده فرمودند، این مناجات را جمال مبارک در ایام هجرت بسلیمانیه نازل فرموده و غالباً گریان بوده‌اند و در حقیقت درس انقطاع به ما آموختند. در مدّت دو سال قبای کردی که آستین کوتاهی داشت در بر داشتند." (حضرت عبدالبهاء، ص ۱۳)

حضرت ورقه علیا این رنج عظیم ناشی از فرقت جمال قدیم در حضرت عبدالبهاء را چنین توضیح می‌دهند: "برادرم بی‌اندازه علاقمند به جمال مبارک بود و هر چقدر بزرگتر می‌شد علاقه و محبتش ازدیاد مییافت. پس از مهاجرت پدرم، او بی‌اندازه متأسف و رنجور گشت. غالباً برادرم تنها به طرفی رفته و چون ابر بهاری در مفارقت پدرمان می‌گریست. به قدری مهموم و مغموم بود که هیچکس را یارای آن نبود تا او را تسلیت دهد." حضرت ورقه علیا مراجعت طلعت ابهی و صحنه ملاقات پدر و پسر را این‌گونه به تصویر می‌کشند: "در حین ورود، ملاقاتش با برادرم بسیار عجیب بود، چنانچه این ملاقات از مؤثرترین و مهیج‌ترین حوادثی است که در عمر خود دیده‌ام. عباس خود را در مقابل جمال مبارک روی خاک انداخته پاهای مبارک را در بغل گرفته می‌گریست و می‌بوسید و می‌گفت چرا ما را ترک کردید، چرا ما را تنها گذاردید. پدر به حال او اشک میریخت. به حدّی این منظره تأثرآور بود که با کلمات و اصطلاحات معمولی شرح و بیان آن نتوان نمود ... برادرم عاشقانه قیام کرد و زحمات جمال مبارک را مرتفع نمود." (همان مأخذ)

نمونه دیگری از عشق حضرت عبدالبهاء نسبت به پدر بزرگوار را می‌توان در تهیۀ وسائل راحتی ایشان مشاهده کرد. می‌فرمایند: "یک وقتی جمال مبارک فرمودند که من نه سال است یک زمین سبز ندیدم. میل مبارک به سبزه و صحرا بود. می‌فرمودند، عالم صحرا عالم ارواح است، عالم شهر عالم اجسام. از این فرمایش مبارک فهمیدم اشاره است. یک پشایی بود در عگا محمد پاشا صفت نام. خیلی با ما ضد بود. در یک فرسخی عگا قصر داشت (مزرعه) در اطراف باغستان بود، بسیار جای باصفایی بود و آب جاری داشت. رفتم خانه آن پاشا. گفتم، پاشا آن قصر را تو انداختی آمدی توی عگا نشسته‌ئی. گفت من علیم نمی‌توانم در خارج شهر بنشینم و

آنجا محلّ خالی است، کسی نیست که با او معاشرت کنم. من از اشاره مبارک فهمیدم که میل مبارک است بیرون بروند. فهمیدم هر کاری بکنم پیش می‌رود. گفتم مادام که تو نمی‌نشینی آنجا خالیست، بده بما. تعجب کرد. آن پاشا خیلی تعجب کرد. از پاشا اجاره گرفتم بقیمت خیلی ارزان، در سالی پنج لیره، خیلی غریب است، پنجساله پولش را دادم. بعد بتا فرستادم تعمیر کند، حمام ساختم آنجا. بعد آمدم یک کالسکه درست کردم، بزرگ. یک روز خودم گفتم اول بروم. من همچو تنها از دروازه بیرون آمدم، قراول ایستاده بود، هیچ حرفی نزد. همینطور رفتم، هیچ نگفت. فردا عصر رفتم به بهجی، هیچکس حرفی نزد، ابداً ... بعد یک روزی آمدم حضور مبارک عرض کردم قصر حاضر است، عرابه هم حاضر است؛ آنوقت در عکا هیچ کروسه نبود؛ فرمودند من نمیروم، من محبوسم. یک دفعه عرض کردم، همان جواب را دادند، دفعه ثالث عرض کردم فرمودند نه. دیگر جسارت نتوانستم بکنم. یک شخصی از اسلام بود آنجا، خیلی شهرت و نفوذ داشت. او را خواستم گفتم کیفیت این است، لکن حضرت بهاء‌الله از ما قبول نمی‌کنند. آن شخص محبت داشت. گفتم تو جسوری برو حضور مبارک مشرف شو و دست مدار تا وعد قوی بگیری. این عرب بود، رفت و آمد مقابل دو زانوی مبارک نشست، دست مبارک را گرفت، بوسید. عرض کرد چرا بیرون تشریف نمی‌برید؟ فرمودند من مسجونم. گفت استغفرالله کیست که بتواند شما را محبوس کند؟ شما خود خود را حبس کرده‌اید. اراده خود شما چنین است، حالا من خواهش دارم بیرون تشریف ببرید، سبز است، خرم است، درختها خیلی باصفاست، برگها سبز است، پرتقالها قرمز است. هر چه فرمودند من مسجونم، نمی‌شود، باز دست مبارک را بوسید. بقدر یک ساعت متماداً رجا می‌کرد. بعد فرمودند خیلی خوب. فردا سوار کالسکه شدند؛ من هم حضور مبارک بودم. از شهر بیرون آمدم، هیچکس هیچ نگفت، رفتیم مزرعه. من برگشتم. دیگر یا در مزرعه تشریف داشتند یا در عکا تشریف داشتند، یا در حیفا یا در صحرا." (حضرت بهاء‌الله، ص ۲۳۲)

بعد از صعود جمال مبارک، حضرت عبدالبهاء وقتی به یاد حضرت بهاء‌الله می‌افتادند، اشکشان جاری می‌شد. می‌فرمایند: "ای موقن به آیات الله صبح است و قلم در جریان است و قلب در هیجان؛ نفحات ملکوت ابھی در سطوع است و نسیم جانبخش ملأ اعلی در هبوب. آیت کبری باهر و موهبت عظمی ظاهر و این عبد بهاء به یاد رویش و بوی کویش با چشمی اشکبار چون غمام ماطر ع ع" (آیات بینات، ص ۲۳۴)

یاد مظلومیت هیکل مبارک نیز موجب حزن شدید بود. در بدایع الآثار آمده است: "بیانات مُحزنه اغلب در ذکر و یاد جمال قدم و اسم اعظم از فم اطهر صادر که کاش جمال مبارک باین صفحات تشریف آورده بودند، از بس جمال مبارک اینگونه مناظر را دوست می‌داشتند. اغلب در سفر هر جایی که سبزی بیشتر و صحرا خرم‌تر بود امر بتوقف می‌فرمودند. وقتی از کنار

دریاچه ئی مرکب مبارک می‌گذشت چنان آن سبزی صحرا و صفای ماء و لطافت هوا در نظر مبارک مقبول افتاد که تا چند ساعت مکث فرمودند. " (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۴۴)

در همان کتاب آمده است: "از چهره مبارک آثار حزن نمودار بود. پس از چند دقیقه فرمودند اینگونه مناظر را که می‌بینم محزون می‌شوم و به خاطر می‌آید که جمال مبارک مواقع سبز و خرم را خیلی دوست می‌داشتند. خدا خیر بآن نفوس نهد (نداد) که جمال مبارک را در چه محلی حبس نمودند." (همان، ص ۵۸)

گاهی اوقات از این مناظر اجتناب می‌کردند: "طرف عصر شخص محترمی رجا نمود به هتل پلزای نیویورک که ممتازترین عمارت‌های آنها بود و مخصوص رؤسا و بزرگان آمریکا، تشریف بردند. چون وارد شدند و وضع عمارت را مشاهده فرمودند در کوچکترین اطافه‌های آن جالس شدند و هر قدر مدیر رجا نمود و وجود مبارک را به سیر و گردش دلالت کرد قبول نمودند. بعد به احباء فرمودند که چون عمارات عالیه و مناظر باصفا می‌بینیم یاد سجن و بلایای جمال قدم می‌افتم قلب منقلب می‌شود و از رغبت سیر و گردش منصرف." (همان، ص ۱۴۴)

این عشق چنان قوی بود که حتی حالت صعود خود را مانند صعود پدرشان می‌خواستند: "این عبد در حالت تب این نامه نگارد و حال، بعد از سفر سه سال در کوه و صحرا و دریا به امید حسن ختام حیات، رو به سجن اعظم می‌رود که شاید آنچه نهایت آرزوی دل و جان است حاصل گردد. جمال قدم در حال مسجونی صعود فرمودند، چه قدر انسان بی‌وفا و پرجفا باشد که راضی شود در حالت آزادی به جهان دیگر شتابد." (آیات بیّنات، ص ۳۸۲)

این عشق را می‌توان در بیان مبارک در اشاره به مصیبت فرقت بعد از صعود نیز مشاهده نمود، "از مصیبت کبری اگر صد هزار سال ناله و فغان کنیم و آه و زاری آغاز، جامه پاره کنیم و گریبان بدریم و اشک بریزیم و خاک بر سر بیفشانیم و بسوزیم و بگدازیم، این درد درمان نیابد و این زخم التیام نپذیرد و این شعله ننشیند." (همان، ص ۷۶ / به صفحات ۷۹ و ۸۶ نیز مراجعه کنید.) چه که علت صعود را بی‌وفایی اهل جهان و محتجبان می‌دانند: "آن مجلی طور با رخی تابان و جعدی عنبرافشان و زلفی مشکین و فعلی نمکین و جمالی ظاهر و حسنی باهر ساقی بزم امکان گشت و درهای میکده الهی را بر جهانیان گشود و می تجلی خوشگوار سبیل فرمود و الحان بدیع به گوش میگساران رساند، خاموش و محجوب و محروم ماندند و چون حال را چنین یافت روی منیر را در پس پرده کرد و جمال عظیم را در سحاب غیب متواری فرمود." (همان، ص ۷۷)

و کلام آخر در این خصوص تمنای فدا در سبیل جمال مبین بود: "کلمه فدا چقدر در مذاق من شیرین است، موهبتی اعظم از این برای من نه. چه عزتی اعظم از این است که این گردن برای او تحت سلاسل آید و اقدام مغلول گردد و در سبیل محبت و امرش این جسد شرحه شرحه شود و یا بقعر دریا انداخته گردد. اگر بحقیقت محبتان خالص او هستیم و اگر من خادم صادق او

باشم پس باید حیاتم را فدایش کنم و در آستان مقدّسش جمیع وجودم را قربان نمایم. " (حضرت عبدالبهاء، صص ۱۵-۱۴)

مقام اعلی و روضه مبارکه

طلعت میثاق این عشق را به روضه مبارکه نیز اظهار می‌دارند. با این که بحث از حضرت بهاء‌الله است اما از آنجا که روضه مبارکه و مقام اعلی پیوندی عمیق با طلعت میثاق دارند، و محلّ استقرار رمس طلعت اعلی را جمال ابهی تعیین فرموده‌اند، این دو را در آثار حضرت مولی الوری با هم مرور می‌کنیم:

در لوحی می‌فرمایند: "جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبّائه الفدا در وقتی که در حیفای تشریف داشتند موقعی را در جبل کرمل به کرات و مرآت تعریف فرمودند که آن محلّ بسیار باصفا و لطافت و نظارت و نضارت است و امر فرمودند که آن محلّ را به هر قسم است بگیرند. بسیار بسیار میل مبارک به گرفتن آن محلّ بود. چهار سال پیش به هر وسیله بود آن محلّ گرفته شد و جزئی ترتیبی داده شد و مهیا گشت ... حال در جبل کرمل مشغول بنیاد مقام مقدّس هستیم. انشاء‌الله شما را نیز می‌خواهیم تا با ما در سنگ و گل کُشی در آن مقام مقدّس مبارک شریک و سهیم گردید و اقتباس فیوضات غیرمتناهیه نمائی و به این شرف اعظم موقّق گردی." (منتخبات، ج ۴، ص ۶۷) بیان صریح مرکز میثاق به ارتباطی دیگر نیز در این خصوص اشاره دارد: "الحمدلله که مخایره و مکاتبه با حضرت افنان دوحه مقدّسه متتابع و متواصل است، این از شدت تعلق قلب به محبت جمال اعلی روحی له الفدا است. الحمدلله مقام مقدّس طبقه تحتانیه در نهایت متانت و لطافت و ظرافت بنایش تکمیل شد و قطعه جسیمه‌ای زمین بالای مقام مقدّس بود که اگر دست بیگانگان باقی می‌ماند یُمكن در آینده در آنجا بنائی انشا می‌نمودند و محذوری عظیم حاصل می‌شد و آن زمین به کرات و مرآت موطن قدم مبارک شده بود و چند سروی در آن موجود و جمال قدم روحی لاحبّائه الفدا مراراً در سایه آن سروها نشستند و احتبای الهی به حضور مشرف گشتند. آن قطعه زمین نیز در این ایام مجبوراً به دو هزار تومان خریده شد و به مقام مقدّس ملحق گشت." (منتخبات، ج ۴، ص ۶۸)

زمانی که احبّاء جهت حفظ مبارک توصیه می‌کنند که به جای ارض اقدس در مصر مقیم شوند، اشتیاق هیکل مبارک به مجاورت تربت مقدّسه بیان می‌گردد: "جمعیت اتحاد و ترقی در اسلامبول خوبند ولی مفسدین خارج و داخل می‌خواهند چون من به ارض اقدس رَسَم دوباره مرا مسجون نمایند. عرض شد اقامت هیکل مبارک در بر مصر بهتر است. فرمودند، مبدء و مآب من آستان مقدّس است. آنچه داریم از آن درگاهست و عودمان به او. اگر عون و عنایت او نبود این نفوس که در یمین و یسار شما نشسته‌اند کجا به من و شما اعتنا می‌نمودند ... باید انصاف داد و راست گفت؛ ما کجا و این عنایات کجا؛ ایران کجا و آمریکا کجا..." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۳۶)

عشق حضرت عبدالبهاء به روضه مبارکه آن قدر شدید است که پیاده به زیارت رفتن را فیضی عظیم می‌دانند: "پس از مشی مفصلی در ایوان کشتی جالس شده فرمودند، چهار هزار و ششصد قدم راه رفتم، به طول راه عکّا تا روضه مبارکه. می‌خواهم مشق راه رفتن کنم بلکه پیاده به روضه مبارکه بروم و در ارض اقدس اواخر ایّام چنان ضعف مستولی شده بود که از این فیض محروم بودم، پیاده نمی‌توانستم بروم." (بدایع/الآثار، ج ۲، ص ۱۳)

حبیب مؤید خضوع حضرتش در مقابل روضه مبارکه را چه زیبا توصیف می‌کند: "طولی نکشید حضرت عبدالبهاء جلوی تلمبه دستی تشریف برده شروع به تلمبه زدن فرمودند. مدت نوزده دقیقه از روی ساعت تلمبه میزدند. مقدار زیادی آب ذخیره شده که بعدش به وسیله باغبان به درختها و گلها داده میشد ... سابقاً که چاهی در اینجا نبود وسیله آبیاری مشکل بود و گلکاری اطراف روضه مبارکه تازه شروع شده بود و نهالها احتیاج به آبیاری مستمر داشتند. حضرت عبدالبهاء اوایل شب با یک عده از ثابتین پیاده از عکّا تا بهجی روضه مبارکه کوزه‌های مسی آب برداشته روی سر برای آبیاری این گلها و درختها می‌بردند و در طول راه احتبای خوش صدا به تلاوت اشعار مشغول می‌شدند. حضرت هم آب را بر سر گرفته از جلو اصحاب قدم زنان آهسته و در نهایت خضوع و احترام مناجات کنان رو به روضه مبارکه حرکت می‌فرمودند و این کار هر شب آن حضرت بود تا وقتی که چاه کنده شد و دیگر این وسیله آبیاری متروک گشت." (خاطرات حبیب، ص ۱۷۴)

روضه مبارکه روح و جان حضرت عبدالبهاء بود با این همه خدمت را بر آن مرجح دانستند: "امروز تبلیغ تکلیف کلّ است مثل این که عبدالبهاء با وجود آن که تراب تربت پاک روح و جان اوست از این فیض عظیم خود را مهجور نموده تا آن که شاید به قدر عجز خویش خدمتی به آستان مقدّس نماید." (مکاتیب، ج ۱، ص ۸۲)

و کلام آخر آن که، به کار بردن عنوان "عتبه علیا، مسجود ملاً اعلی" (مکاتیب، ج ۸، ص ۳۷) برای روضه مبارکه نشان دهنده احترام عمیق آن حضرت به محلّ استقرار عرش طلعت ابهی است.

عبودیت نسبت به جمال قدم

در قرآن کریم (سوره احزاب، آیه ۷۲) است که خداوند اراده فرمود امانتی عظیم را به یکی از مخلوقات بسپارد و هیچیک از کائنات را متحمل این بار عظیم نیافت و نهایتاً آن را به موجودی مظلوم و مجهول القدر، یعنی انسان سپرد. این امانت عظیم همان عبودیت است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "هو الله ای شریک و سهیم عبدالبهاء در عبودیت آستان کبریا بیا دست بهم دهیم و پا در صراط بندگی نهیم و بآنچه سزاوار این امانت عظماست قیام کنیم تا روی تابان کنیم و خوی رشک مُشک موی حور جنان. اینست

فضل بی پایان ع ع" (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۱۵) این موضوع بیش از هر موردی در آثار حضرت عبدالبهاء مشاهده می‌شود، چه که منتهی آرزوی هیکل مبارک عبودیت درگاه جمال قدم بود چه که می‌فرمایند: "نهایت عروج این عبد مقام بندگی و عبودیت یزدانست اگر در درگاه عبودیت مقبول گردد،" (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۹۰) و حتی در موارد عدیده از احتیاء می‌خواستند که در حق ایشان برای توفیق در عبودیت به دعا بپردازند: "از یاران الهی استدعا می‌نماید که شب و روز به ملکوت الهی بزارند و بنالند تا عبودیت این عبد در آن آستان مقبول افتد،" (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۹۱) / به ص ۱۸۳ مکاتیب ج ۴ نیز مراجعه شود. و در بیانی دیگر از احتیاء رجای دعا می‌کنند: "باری یک رجا از احتیای حضرت بهاء می‌نمایم و آن اینست که در آستان مقدّس سر بسجده نهند و از برای عبدالبهاء پرخطا کأس فدا طلبند تا در عبودیت آستان بهاء بقطره‌ئی از بحر وفا کام شیرین نمایند." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۲۹) در این زمینه به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- **بندگی جمال قدم از اوان طفولیت** - می‌فرمایند: "من بنده جمال قدم هستم. در بغداد طفل بودم در آن زمان و مکان القاء کلمه به من فرمودند؛ مؤمن شدم و به مجرد القاء کلمه خود را بر اقدام مبارکش انداختم و تضرّع و استدعا نمودم که این قطره خون را بفدا در سببش قبول فرماید. کلمه فدا چقدر در مذاق من شیرین است." (بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۵۹)

۲- **راحت و مسرت در عبودیت است** - "حضرات عرض نمودند محض رفع خستگی هیکل اطهر از زحمات سفر، چند روزی اقلأ بدون آمد و شد و تشرّف نفوس در اینجا اقامت فرمایند ... فرمودند، مقصد ما گردش و راحت و سیر و تفرّج نیست، بلکه خدمت به آستان الهی و نشر نفعات‌الله است، راحت و مسرت ما در عبودیت آستان حضرت بهاء‌الله است." (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۲۴)

"بعد عرض شد مسس پارسنز میلش این است که تا چند روز به احدی اطلاع داده نشود بلکه وجود اطهر قدری در اینجا راحت شوند. فرمودند، ما برای کار و خدمت آمدیم نه برای هواخوری. باید به عبودیت آستان جمال مبارک پرداخت و چنین بندگی را سبب راحت و مسرت جان و دل ساخت." (بدایع الآثار، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۶)

۳- **عبودیت و خدمت** - "در تمام ایام مبارک همیشه آرزوی من این بود که روزی بیاید بلکه انشاء‌الله به جهتی سفر کنم و بقدر عجز خود در سبیل امرالله یک حرکت مذبوحی بنمایم. لکن از این جهت که مسئله سجن در میان بود جمیع آن اوقات به حسرت گذشت ... این مدت بسیار افسرده و پژمرده بودم از این که میدیدم مؤید و موفق به خدمت آستان نیستم. و لکن چون ملاحظه می‌گردید که مانع هست و مانع هم سجن است و آن هم در سبیل مبارک است، لهذا تسلی حاصل می‌شد تا آن که صعود واقع گردید. شدت تأثر و تحسّر بدرجه‌ئی بود که وصف

نتوان داد. آن تأسف و تحسّر غالب بر جمیع احساسات بود، دیگر در من جان و اراده و فکری نگذاشت. مدّتی در این حالت تحسّر بودم ... تا این که اعلان حرّیت شد و بند و بست برخاست. به محض این که اعلان حرّیت گردید در فکر افتادم که حالا وقت است، هرچه باداباد. بغتّه در حالتی که مریض بودم بدون اطلاع نفسی سوار کشتی شدم و بسم‌الله مجریها و مرسیهها گفتم و رفتم." (یادداشتها، صص ۵۳۱-۵۳۰)

۴- دعوت دیگران به عبودیت حضرت بهاء‌الله - "هوالله ای عبدالحسین چه مبارک است نام تو و چه فرخ است ابتسام تو. همنام منی، تو عبدالحسین، من عبدالبهاء. این دو نام فی الحقیقه یک نام و عنوان. پس اشتراک در نام داریم انشاء‌الله مشترک در کام نیز خواهیم شد. یعنی هر دو به عون و عنایت حضرت مقصود بر عبودیت و رقیّت آستان مقدّس موقّق خواهیم شد." (آیات بیّنات، ص ۳۸۶)

گاه این معنی در لحنی تشویق آمیز ظهور و بروز می‌یابد: "الله ابهی ای عبدالحسین روحی لاسمک الفداء من و تو همنامیم، تو خوشکام و من گمنام. تو به عبودیت او قائم و من هنوز در وادی عصیان و بادی نسیان هائم. چون موقّق به عبودیت او شدی دعائی نیز در حقّ من نما شاید به عجز و نیاز و نفس پاک یاران، این عبد نیز در میدان عبودیت حرکتی نماید ع" (همان، ص ۳۸۷ / به ص ۳۸۹ نیز مراجعه شود.)

۵- محویّت - "ستایش یاران الهی نموده بودید که در هر شهری به نهایت محبّت احتفال به قدوم شما نمودند و در نهایت مهربانی پذیرایی کردند. آنچه مجری داشتند جمیع در حقّ عبدالبهاء بود و به من راجع و عبدالبهاء را وجود و شهودی نه. در آستان مقدّس جمال ابهی فانی و نابود است؛ لهذا آنچه یاران مجری داشتند فی الحقیقه راجع به عتبه مقدّسه بود." (همان، ص ۳۹۱)

۶- آرزوی عبودیت - "ای غلام علیّ اعلیّ این غلام مضاف به نام جمال کبریاء علیّ اعلیّ و شطر ثانی از اسم مبارک جمال ابهی. ای کاش این عبد به حقیقت این اسم موسوم و متحقّق میشد تا معنی مبین و حقیقت عبودیت جمال قدیم روحی لاحتبائه الفداء در این کینونت فنا واضح و آشکار گردد." (همان، ص ۴۲۹)

۷- تأیید در عبودیت حاصل می‌شود - "امروز تأیید با نفوسی است که در عبودیت آستان مقدّس عبدالبهاء را شریک و سهیمند و در خدمت درگاه احدیّت قرین و ندیم." (همان، ص ۴۲۴) "باید قیام بر عبودیت نمود تا تأییدات از جمیع جهات شامل حال شود. یقین است چون قیام بر خدمت و تبلیغ نمایید مؤید و موقّق گردید. مطمئن باشید." (بدایع الآثار، ج ۱، صص ۳۸۳-۳۸۲)

۸- **شرمندگی از قصور در عبودیت** - "ای دو یار مهربان، عبدالبهاء از قصور در بندگی شرمندگی دارد و از فتور در امور عفو ربّ غفور جوید. ولی اگر یاران مانند شما مراقت نمایند و معاونت فرمایند و به عبودیت پردازند و در این شرکت ربّانیه داخل گردند قصور مبدل به کمال موفور گردد و عجز به قوت و قدرت کامله مؤید شود." (آیات بیتال، ص ۲۲۴) "جمع یاران الهی باید ذبیح الهی باشند، یعنی جمیع شئون خویش را فدا و قربان جمال یزدان نمایند تا بمقام فناء فی‌الله که قربانی کلی ربّانیت فائز گردند و آن ترک اراده و رضا و خواهش خود و عبودیت **بندگان جمال ابهی** روحی له الفداست. چه ذات احدیتش مقدّس از عبودیت عالم بشریت است و غنی از رقیّت مادون است. پس باید به عبودیت بندگانش پرداخت که عین عبودیت اوست." (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۴ / به صفحه ۱۰ نیز مراجعه نمایید.)

۹- **اجتناب از تقلید از جمال قدم** - محمد شفیع روحانی در خاطرات خود می‌نویسد: "یک نفر از احتبای مسیحی نژاد ارمنی مشرف بود. عرایض بزبان ترکی عرض می‌کرد و حضرت عبدالبهاء به ترکی جواب می‌فرمودند که چون ما زبان ترکی نمی‌دانستیم، نتوانستیم استفاده کنیم و بعداً که از جناب ذکرالله یکی از عموزاده‌های مبارک شرح آن بیانات را استفسار نمودیم اظهار داشتند مطالب متنوع بود و یکی از سؤالات این بود که جمال قدم جلّ ذکره الاعظم گاهی رأس مبارک را به تاج متوجّ می‌فرمودند؛ چرا حضرت عبدالبهاء تاج بر سر نمی‌گذارند. حضرت عبدالبهاء در جواب فرمودند: به پاس احترام جمال مبارک از طرز لباس و سبک بیان و نحوهٔ تحریر آن حضرت تقلید نمی‌کنم زیرا خود را بندهٔ آستان می‌دانم." (تلخ و شیرین، ص ۷۳)

۱۰- **عبودیت بندگان جمال ابهی مایهٔ افتخار است** - "در ملاً اعلیٰ افتخار نمایم که کمترین خادم یاران جمال ابهی هستم و در ملکوت ابهی مباحات می‌کنم که کهین چاکر دوستان اسم اعظم." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۳۵)

اطاعت از جمال مبارک

این موضوع در آثار مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء نمود ویژه دارد. اما آنچه که بالصرّاحه به آن اشاره شده در ارتباط با ازدواج هیکل مبارک است. همان‌طور که هیکل مبارک در لوحی خطاب به شیخ قمی، برادر استاد محمد رضا خان رضائی (معمار) اشاره می‌فرمایند: "هوالله ای حبیب دل و جان شکر کن خدا را که مورد امتحان واقع شدی و در افتتان شدید افتادی. الحمدلله ملال نیافتی، کلال نیوردی و از زوجةٔ حلال گذشتی. سلسبیل شماتت اعداء در سبیل کبریا چون سبیل شود عاشقان تشنه گردند و مشتاقان از حرارت عطش بگدازند و بکوشند و بجوشند و بخروشند تا بنوشند. حال الحمدلله تو جامی از این عذب فرات نوشیدی و از این شهد لقا چشیدی و در طول شماتت و ملامت اعداء ثابت قدم ماندی. غصّه مخور رفیق منی. مرا هم از این جام نصیبی و از این شهد بهره‌ئی بود. الی الآن هر وقت خاطر آید سبب شادمانیست و علّت

سرور و کامرانی، زیرا در سبیل الهی. یکی از بنات اعمام از صغر سن باراده مبارک نامزد این عبد شد. چون به بغداد آمدیم، عم بزرگوار بساحت اقدس شتافت و گریه کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود. ولی این عبد قبول نمی‌نمود. عاقبت به امر قطعی جمال مبارک قبول نمودم، مع ذلک همواره آرزوی تجرد داشتم تا به ادرنه آمدیم. در ادرنه بودیم که عمه خانم بزرگ چون ارتباط به یحیی داشت محض سرور خاطر آن کوشید تا آن بیچاره را به پسر میرزا علیخان داد...^۱ (یادداشتها، ص ۱۵۱)

ازدواج با منیره خانم نیز به اراده جمال مبارک صورت گرفت. در بیانی از جمال قدم خطاب به منیره خانم است که: "یا ورقتی و یا امتی إنا أخترناک و قلبناک لخدمة غصنی الأعظم..."

حتی بیان مرکز میثاق و دعوت کلّ به تبعیت از تبیینات مرکز میثاق نیز نظر به اطاعت بوده است بقوله الاحلی: "جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند نه مخالفت و این را من محض حفظ امرالله و اتحاد احباء میگویم. اگر نه بجهت سداوهام و دفع اختلاف بود، اظهار این که من مرکز میثاقم نمی‌نمودم. ما باید بندگی جمال مبارک نمائیم، عنایات و وصایای او را فراموش نکنیم والا اگر نفحه و اثری از وجود در ما باشد فوراً معدوم میشویم. احباء باید بیدار باشند، هر کسی کلمه‌ئی بدون نصّ بگوید اختلاف بین احباب بیندازد. جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند، یعنی احدی از خود کلمه‌ئی نگوید، اجتهاد ننماید، والا هر کسی بابتی مفتوح نماید و نصّ الهی را تفسیری کند. چون یکی گوید من قوه روح القدس دارم، خوب می‌فهمم، فوراً هر کسی گوید من هم دارای روح القدس حتی این پیره زنها، با آن که قوه قدسیه حصر در جمال مبارکست و بیان با من و السلام...^۲ (بدایع الآثار، ج ۱، صص ۱۴۹-۱۴۸)

توکل و اتکاء بر تأییدات جمال مبارک

در قاموس حضرت عبدالبهاء هیچ امری بدون تأییدات جمال مبارک منجر به توفیق نمی‌گردد و هباء منشورا است. اما با تأییدات جمال مبارک مور نیز حشمت سلیمانی خواهد یافت. در مورد اسفار خود به غرب می‌فرمایند: "به عون و عنایت جمال مبارک در هر شهری به ملکوت ابهی ندا شد، علناً تبلیغ گردید، اعلان امر مبارک شد؛ در معابد و کنائس و صوامع و مجامع، دیگر جایی باقی گذاشته نشد و حال آن که در نهایت ضعف بودم، لکن تأییدات جمال مبارک می‌رسید. با حالت ضعف در خانه بودم ولی چون در مجامع و کنائس حاضر می‌شدم، توجه به ملکوت ابهی می‌کردم، هرچند ما کلاً ذره هستیم لکن پرتو جمال مبارک مثل شعاع آفتاب می‌ماند. هر ذره که در پرتو آفتاب افتد جلوه کند و نمودار شود. این نموداری ما مثل نموداری ذرات است در پرتو آفتاب...^۳ (یادداشتها، ص ۵۳۲)

در مورد سفر با کشتی تایتانیک که از لندن به صوب نیویورک می‌رفت یا سدربیک که مستقیماً عازم مدینه میثاق بود، نیز تأیید جمال مبارک حارس بود. وقتی به هیکل مبارک پیشنهاد شد با کشتی تایتانیک سفر نمایند فرمودند: "خیر یکسر می‌رویم و توکل بر عون و صون جمال مبارک می‌کنیم. او حافظ حقیقی و حارس معنویست." (همان، ص ۲۹۹) و می‌دانیم که کشتی تایتانیک در همان سفر غرق شد.

مورد مشابه دیگری نیز در مورد سفر با قطار رخ داد: "بعد از صحبت، وجود مبارک خیلی خسته بودند و به تشریف بردن به کنوشه موعود دکتر نات مذکور هم با ملازمان حضور و یکی از احتبای جاپانی مأذون و ملتزم رکاب اقدس بود. بعد از دو مَحَطَّه^۲، ترن تبدیل شد و با عجله دوستان به ترن دیگر نرسیدند. احتبای خیلی متأثر شدند. فرمودند، هیچ عیب ندارد در این حکمتی است. و چون بعد با قطار دیگر حرکت فرمودند بین راه به آن قطار اول رسیده دیدیم شکسته افتاده و بعضی از مسافری آن هم مجروح شده‌اند. معلوم شد تصادم واقع شده. فرمودند این هم حفظ و حمایت جمال مبارک بود؛ و حکایت عزیمت مبارک از اسکندریه به آمریکا فرمودند که بعضی همچون صلاح دانستند که ما از راه لندن با کشتی تایتانیک که در همان سفر غرق شد بیاییم ولی جمال مبارک چنین دلالت نمود که یکسر آمدیم." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۴۷)

در هر کلامی به ذکر عنایات جمال مبارک می‌پردازند و خود را در این راه جز وسیله‌ای به حساب نمی‌آورند: "در این راه مخصوص چند اوطاق سرباز بدون سقف به قطار راه آهن متصل نمودند که چون کوهها خیلی نزدیک راه بود و در اوطاقهای سرپوشیده دیده نمیشد در آن اوطاقها مسافرین در یمین تماشای کوههای باشکوه و در یسار ملاحظه صفای آب و رودخانه جاری نمایند و چون مرکب مبارک از آن حدود گذشت فرمودند: حضرات! الطاف جمال مبارک موج میزند. الان چون نگاه می‌کنم می‌بینم بحر عنایتش مواجست و میفرماید من با شما هستم. واقعاً اگر این نویدهای مبارک و نصرت و حمایت او نبود من چه می‌کردم؟ یک نفر انسان و این شرق و غرب آمریکا، در این کوه و صحرا، شوخی نیست، به لفظ گفتن آسان است. به تصور نمی‌آمد که ما را در این کنائس راه بدهند. ببینید چه تأیید و عنایتی رسید. این سفر سفر عجیبی است. شکر کنید جمال مبارک را که چنین تأییداتی شامل حال شد." (همان، ص ۲۷۴)

ذکر القاب جمال مبارک

اگرچه جمال مبارک در آثار مبارکه خود و نیز آثار حضرت اعلی به نامهای مختلف نامیده شده‌اند و در آثار حضرت عبدالبهاء می‌خوانیم که، "جمال ابهی از مطلع آمال به جمیع اسماء و صفات اشراق فرمود،" (منتخبات، ج ۴، ص ۵۸) اما در آثار و بیانات حضرت عبدالبهاء با توجه به موضوع و نیز مخاطب به صور مختلف یاد شده‌اند.

زمانی که از عشق به آن حضرت صحبت می‌شود القابی مانند جان جهان (آیات بینات، ص ۴۱۲)، دلبر بی همتا (منتخبات، ج ۴، ص ۴۵)، دلبر حقیقی، دلبر ابهی (آیات بینات، ص ۴۰۹)، دلبر مهربان، معشوق عالمیان، محبوب روحانیان، محبوب آفاق، نیر اشراق (منتخبات، ج ۴، ص ۱۸۲)، مقصود ربانیان (همان، ص ۲۹)، طبیب ارواح (همان، ص ۱۰۳)، جمال جانان (آیات بینات، ص ۳۲۶)، دلبر آفاق (همان، ص ۳۵۶ و ۴۲۰)، محبوب ابهی (همان، ص ۳۲۹ / منتخبات، ج ۴، ص ۵۱)، مقصود ملاً اعلی (منتخبات، ج ۴، ص ۵۲)، بلبل گلزار بقا، شاهد انجمن عاشقین، همای حقیقی (منتخبات، ج ۱، ص ۳۵)، حضرت مقصود (منتخبات، ج ۴، ص ۲۳۴)، جمال معبود (همان، ص ۱۰۲)، دلبر بی‌نشان، یار مهربان، سالار عشق، طلعت مقصود، دلبر دو جهان، معشوق حقیقی، جمال محمود، ساقی عنایت (مکاتیب، ج ۷، ص ۶۳)، روح مصوّر (همان، ص ۵۹) به کار می‌رود.

چون به نور و ظلمت پرداخته می‌شود، وجه پر انوار (آیات بینات، ص ۳۳۳)، جمال مبین (همان، ص ۳۹۰)، نور مبین (همان، ص ۴۵۰)، نیر آفاق (منتخبات، ج ۴، ص ۲۳۶)، جمال نورانی، مرتبی رحمانی، آفتاب انور جهان الهی (همان، ص ۲۵۵)، نور حقیقت، نیر ملاً اعلی، سراج ملاً اعلی، آفتاب ملکوت، نیر اعظم، آفتاب فلک قدم (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۱)، آفتاب ملاً اعلی (همان، ج ۷، ص ۱۹) استفاده می‌شود.

موقعی که عظمت حضرتش مطرح می‌شود القابی مانند جمال قدم، اسم اعظم (آیات بینات، ص ۳۲)، حضرت کبریا (همان، ص ۳۳۲)، سلطان ملک قدم (همان)، جمال اعظم (من مکاتیب، ص ۲۳۴)، ملیک ملکوت (منتخبات، ج ۴، ص ۱۰۳)، جمال مقدس (آیات بینات، ص ۳۴۷)، جمال معلوم و ملیک قیوم (منتخبات، ج ۴، ص ۲۲۵)، ملیک وجود، حقیقت موجود، حضرت منان، حضرت بیچون، حضرت احدیت، مطاف ملاً اعلی، ربّ ودود، ربّ جلیل و جمال کبریا به کار می‌رود.

زمانی که به نبوّات اشارتی می‌گردد، با نبأ عظیم (آیات بینات، ص ۳۹۰)، مجلی طور، سرّ مکنون، رمز مصون (منتخبات، ج ۴، ص ۳۴)، موعود بیانیان (همان، ص ۲۹) از ایشان یاد می‌شود. وقتی سخن از ظهور آن حضرت به عنوان موهبت حضرت یزدان به میان می‌آید، این القاب در یک لوح واحد بیان می‌گردد: جمال رحمن، عندلیب حقائق، ورقاء بیان، بلبل وفا، حمامه فردوس ابهی، افسر سلطان گل (همان، ص ۳۰). زمانی که از اشراق آن حضرت سخن به میان می‌آید، کلک اطهر این‌گونه در مضمار لوح به جولان می‌آید: "آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لائح و سلطان ملکوت توحید بر سریر تفرید در حیّز شهود جالس، پرتو آفتاب اوج عزّت شرق و غرب را منور نموده و نیر اعظم به اشدّ اشراق ابصار را خیره فرموده..." (همان، ص ۲۸۷) اما در خطابات عمومیّه خود از لقب "بهاء‌الله" و در سایر آثار از دو لقب "جمال مبارک" و "جمال قدم" بیشتر استفاده می‌کردند که گاهی لقب اخیر به "جمال قدیم" یا "جمال قدیم الهی" تبدیل می‌شد. گاهی از عنوان سوزناک "مظلوم آفاق" استفاده می‌کردند.

زمانی که از الوهیت و ربوبیت حضرتش سخن به میان می‌آید، کلک اطهر القابی چون حضرت احدیت، سلطان ربوبیت (همان، ص ۱۲۳)، جمال اقدس اقدم احدیت، ذات هویت وجودی (صدرالصدور، ص ۲۰۷)، یهوه (منتخبات، ج ۴، ص ۱۸۶) را بر صفحه کاغذ جاری می‌سازد و چون مقام هدایت کبری مطرح می‌شود یراعه میثاق به این کلام ناطق می‌شود: "اگر در سبیل الهی رهبر و دلیلی طلبی جمال مبین و سرّ القدیم و کوکب منیر بود چه که هادی و دلیل و مقصود جلیل و کعبه عاشقان روی معشوق حقیقی بود. آن کینونت قدم جمیع اهل عالم را دلالت بر ثبوت بر پیمان الهی نمود." (همان، ص ۱۵۴) گاه به سطوت حضرت بهاء‌الله نیز اشارتی می‌شود: "چون غضنفر الهی از بیسه رحمانی برون شتافت چنان زئیر و نعره‌ای زد که روبه‌پان جهل و شغالان رنگین از خم رنگ، از میدان گریختند و طرح حیل و تزویر ریختند و غبار ظلم و جفا انگیختند و بر فرق خویش خاک مذلت بیختند." (همان، ص ۱۲۰)

اشاره به معجزات جمال مبارک

اگرچه در خاطرات احبّاء و تواریخی که از قلم مورّخین امر نوشته شده به خوارق عادات و معجزات حضرت بهاء‌الله اشاره شده، اما در آثار حضرت عبدالبهاء به ندرت می‌توان چنین مواضعی را یافت، چه که به بیان نفس مرکز میثاق این قبیل معجزات از برای حاضرین می‌تواند دلیل و برهان محسوب شود نه غائبین. اما طلعت میثاق جمیع شئون جمال مبارک را معجزه می‌دانند بقوله الاحلی: "اگر برهان خواهی الحمدلله به سراج حجت الهی آفاق روشن است، جمال مبارک جمیع شئونش معجزه بود از جمله در سجن اعظم در حالی که اسیر بود این امر عظیم را بلند کرد و ولوله در شرق و غرب انداخت." (همان، ص ۱۴۲) و در بیانی دیگر به ظهور خوارق عادات نیز تصریحاً اشاره دارند، "و من آیاته ظهور معجزاته و بروز خوارق العادات متتابعاً مترادفاً کفّیض سحابه و اقرار الغافلین بنفوذ شهبابه." (منتخبات، ج ۱، ص ۱۵)

اما آنچه که به تصریح به ظهور معجزه‌ای که از جمله خوارق عادات محسوب شود در مفاوضات و نیز تذکره الوفا ذکر شده است. مورد اول حکایت ملا حسن عمو است که سفیر علمای مسلمان به حضور جمال رحمن برای ظهور معجزه بود. حضرت عبدالبهاء بعد از ذکر تقاضای ملا حسن عمو از طرف علماء جواب جمال مبارک را چنین نقل می‌فرماید: "جمال مبارک فرمودند هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را، ولی حال این قول مرغوب و مقبول. اما امرالله دستگاه تیاترو نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند و هر روز یکی چیزی بطلبند، در این صورت امرالله بازیچه صبیان شود. ولی علما بنشینند و بالاتفاق یک معجزه را انتخاب کنند و بنویسند که بظهور این معجزه از برای ما شبهه نمی‌ماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر می‌نماییم و آن ورقه را مَهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند. اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد بطلان ما ثابت گردد." (مفاوضات، ص ۲۲)

اما معجزات و آیاتی که بر حقیقت جمال مبارک دلالت می‌کند و برهان و حجت محسوب می‌شود در لوحی از الواح فهرست‌وار ذکر شده است: "و من آیاته ظهور الدلائل و الاشارات و بروز العلائم و البشارات و انتشار آثار الاخبار و انتظار الابرار و الاخيار ... و من آیاته انواره المشرقه من افق التوحيد و اشعته الساطعه من المطلع المجید و ظهور البشاره الكبرى من مبشره الفريد ان في ذلك لدليل لائح لقوم يعقلون و من آیاته ظهوره و شهوده و ثبوته و وجوده بين ملاء الأشهاد في كل البلاد بين الاحزاب الهاجمه كالذئاب و هم من كل جهه يهجمون و من آیاته مقاومه الملل الفاخمه و الدول القاهره و فريق من الأعداء السافكه للدماء الساعیه في هدم البنیان في كل زمان و مكان ... و من آیاته بديع بیان و بلیغ تبیان و سرعه نزول کلماته و حکمه و آیاته و خطبه و مناجاته و تفسیر المحکمات و تأویل المتشابهات ... و من آیاته اشراق شمس علومه و بزوغ بدر فنونه و ثبوت کمالات شئونه ... و من آیاته صون جماله و حفظ هیكل انسانه مع شروق أنواره و هجوم اعدائه بالسنان و السیوف و السهام الرأسقه من الالوف ... و من آیاته صبره و بلاؤه و مصائبه و آلامه تحت السلاسل و الاغلال و هو ینادی "الی الی" یا ملاء الابرار ... و من آیاته صدور کتابه و فصل خطابه عتاباً للملوك و انذاراً لمن هو أحاط الأرض بقوه نافذه و قدره قابضه ... و من آیاته علو کبریائه و سمو مقامه و عظمه جلاله و سطوع جماله في افق السجن فذلت له الأعناق و خشعت له الأصوات و عنت له الوجوه ... من آیاته سطوع شمس عصره و شروق بدر قرنه في سماء الأعصار و الأوج الأعلى من القرون بشئون و علوم و فنون بهرت في الآفاق و ذهلت بها العقول ... " (منتخبات، ج ۱، صص ۱۵-۱۴ / من مکاتیب، صص ۱۰۰-۹۹)

در مقام مقایسه، تأثیر و نفوذ کلام حضرت بهاء‌الله را معجزه‌ای می‌دانند که هیچ چیز برتر از آن نیست: "ای بهاء‌الله بقربانت، ای بهاء‌الله بفدایت. حرفی زده‌ئی که منکر ندارد، چه امر عظیمی تأسیس فرموده‌ای که هر مجمعی را قانع نماید، هر فرقه‌ئی بر عظمتش گواهی دهد. در کنائس ارواح را باهتزاز آرَد، تیسافیها را هیجان دهد، روحانیون را روحانیت بخشد، موحدین را بحقیقت توحید آگاه نماید، اشتراکیون را راضی و شاکر گرداند، مجالس صفح را به نشاط و طرب آرَد، هیچ حزبی جز خضوع مفری نیابد. این معجزه است. این اقوی قوای عالم وجود است، این تأیید جمال مبارکست، والا اگر پای لنگ و شلی را شفا دادن معجزه باشد، این کار از قدری مومیایی بر می‌آید، شأن و هنری نیست." (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۵۳)

اما حضرت عبدالبهاء در مورد اعظم معجزه طلعت ابهی می‌فرمایند: "با وجود آن که عبدالحمید بی‌نهایت تشدید می‌نمود و متصل تأکید در سجن می‌کرد، لکن جمال مبارک روحی لاحبائه الفدا در نهایت عزت و اقتدار ... اهالی و ارکان حکومت جمیع می‌دیدند با وجود این نفسی نفسی نمیزد و این از اعظم معجزات جمال مبارک است که مسجون بودند ولی در نهایت حشمت و اقتدار حرکت می‌کردند، زندان ایوان شد و نفس سجن باغ جنان گشت و این در قرون اولی ابدأ وقوع ندارد که شخصی اسیر زندان بقوت و اقتدار حرکت فرماید و در زیر زنجیر صیت امرالله

بفلک اثیر رسد و در شرق و غرب فتوحات عظیمه گردد و به قلم اعلی کون را مسخر کند. هذا ما أمتاز به هذا الظهور العظيم." (تذکره الوفاء، ص ۴۸)

با وجود این، از آنجا که میل انسان مشاهده خوارق عادات از مظهر ظهور ربّ سبحان است، به سه مورد اشاره می‌شود:

اول - پیشگویی‌های جمال مبارک - حضرت عبدالبهاء در خصوص تحقق انذارات جمال قدیم الهی می‌فرمایند: "انذارات جمال مبارک به ملوک ارض بنهایت صراحت بدون تأویل و احتیاج تفسیر در اثبات قوه قدسیه ماوراءالطبیعه برهان کافی و وافی است. سؤر ملوک را مطالعه نمایند و خطابه‌های شدید را دقت کنید و انذارات عظیمه را ملاحظه نمایید و خطاب "یا ایتها النقطه الواقعه فی شاطیء البحرین" را تمعن فرمایید و خطاب بطهران را نیز اندک ملاحظه کنید و خطاب به سواحل نهر رین را از نظر بگذرانید و تطبیق به وقوعات حاصله کنید که جمیع این انذارات در مدتی قلیله تحقق یافت. آیا یادراک طبیعی کشف این وقوعات مهمه در اندک زمان پیاپی ممکن است و تحقق این وقوعات در ایام قلیله تصور می‌شود؟ لا والله. مگر آن که بقوه ملیک مقتدر تحقق یابد و بکلمه نافذهاش مجری کند و از پیش خبر دهد." (من مکاتیب، ص ۲۶۸)

دوم - شفای بیمار قریب الموت - از لسان حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در تذکره الوفا (ص ۷۴) آمده است: "روزی خبر دادند که آقا شیخ صادق دم عروج است. رفتم بیعادت. ملاحظه شد که نفس آخر است. قولنج ایلاقوس نموده است. بساحت اقدس شتافتم، کیفیت را عرض کردم. فرمودند برو دست بموضع قولنج نه و بگو، "یا شافی". رفتم، ملاحظه شد که محلّ قولنج ورم کرده، نظیر سیبی مثل سنگ بالا آمده و مانند مار بر خود میپیچد و بی‌تاب است. دست بر آن موضع نهاده و توجه نموده بلسان تضرع "یا شافی" گفتم. فوراً برخاست، قولنج زائل شد و آن ورم تحلیل رفت."

سوم - تجدید حیات - در همان اثر (ص ۲۴۱) در شرح حیات میرزا جعفر یزدی آمده است: "در سربازخانه زمان حبس به مرض شدید مبتلا گشت و اسیر بستر امراض متعدده گردید. عاقبت طیب جواب داد و دیگر حاضر نشد. جناب آقا میرزا جعفر دم در کشید و نفس اخیر بر آورد. میرزا آقا جان بساحت اقدس شتافت و خبر فوت میرزا جعفر عرض کرد و گذشته از نفس اخیر بعضی از اعضاء را قوت ماسکه نمانده بود و بکلی باز شده بود و متعلقینش به گریه و زاری انباز. جمال مبارک فرمودند بروید مناجات "یا شافی" بخوانید، میرزا جعفر زنده میشود و بنهایت سرعت به حالت اول می‌آید. بر سر بالین او آمدم که در حالتی که سرد شده بود و جمیع آثار موت ظاهر و مشهود بود. اندک اندک بحرکت آمد و اعضاء بحالت اصلی عود نمود. یک ساعت نگذشت که میرزا جعفر برخاست و نشست و بنای مازحه و مطایبه گذاشت. باری بعد از این واقعه مدت مدیدی زیست نمود."

بیان مقام جمال مبارک

در توصیف و تبیین مقام حضرت بهاء‌الله، بیانات شتی در آثار حضرت عبدالبهاء مشاهده می‌شود. در مقامی به ذکر تفاوت این ظهور اعظم با سایر ظهورات می‌پردازند: "در هر عصر و قرنی مطلع آفاق به تجلی خاصی مُشرق و لائح و آیت کبرائی باهر. در عصر خلیلی افق وجود به انوار خلت ساطع، در عصر کلیمی مشرق شهود به پرتو لمعه طور لامع، در قرن روح الهی انحاء وجود به نفحات قدس معطر، در یوم طلوع نیر یثربی فجر ابداع به شعاع محبت و عظمت منور و در وقت کشف غطاء از جمال نقطه اولی صبح هدا به اشعه ساطعه بشارت کبری مزین و در ظهور اعظم و طلوع جمال قدم آفاق عالم به جمیع فیوضات و تجلیات و اسماء و صفات محاط و مستفیض و مبرهن و مکمل، چه که محیط اعظم دارند و جامع جمیع کمالات کلّ بحور و خلجان و نهور و عیون و شئون است." (منتخبات، ج ۴، ص ۱۱۲)

در بیان کلی مقام حضرتش را در تجلی بر سایر انبیاء اولوالعزم سابقین و ظهور جمال مبین بر ساکنین زمین چنین بیان می‌فرمایند: "الحمد لله الذی تجلی فی البقعه المبارکه الارض المقدسه طور الایمن طوی جبل سیناء علی موسی الکلیم و اشرق فی بریه القدس وادی المقدس جبل ساعیر البقعه البیضاء و العدوه النورا علی عیسی المسیح و ظهر فی فاران الحبّ مطلع الانوار مشرق الآثار بطحاء الروح یثرب الاسرار ظهور الضیاء فی رابعه النهار علی محمد الحبيب و لاح و اشاء فی کینونه العلی و الذاتیه الشناء مصباح الملاء الاعلی النقطه الاولى افق التوحید ثم هتک ستر الغیوب و زال الظلام الدیجور و انکشف السبجات المجلله علی شمس الظهور و ارتفع النقاب و انشق الستحاب و زال الحجاب و کان یوم الایاب الموعود فی کلّ صحف و زبر و کتب أنزله العزیز الوهاب فی سالف القرون و الذهور و الاحقاب فأشرق و سطع و لمع و بزغ نور الجمال فی هیکل الجلال و استقر الرحمن علی عرش الأکوان..." (رحیق، ج ۲، ص ۱۲۳)

و اما در مورد انبیاء لاحقین نیز اشارتی بالصراحه از کلک اطهر میثاق موجود و مشهود: "اما المظاهر المقدسه التي تأتي من بعد فی ظلل من الغمام من حیث الاستفاضه هم فی ظلّ جمال القدم و من حیث الافاضه یفعل ما یشاء." (مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۲۵۱) حضرت عبدالبهاء مقام جمال مبارک را با حضرت اعلی نیز مقایسه فرموده‌اند: "جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی شمس حقیقت لامع از برج حقیقت، یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجه رحمانیت و این مشکوه وحدانیت ساطع و لامع ... و آن نور حقیقت در وقت واحد و زمان واحد هم در این زجاجه فردانیت ساطع و هم در مشکاه وحدانیت ظاهر و واضح و لامع. ولی مشکاه مقتبس از زجاج، چه که نور حقیقت در زجاجه رحمانیت ساطع از زجاج وهاج فائض بر مشکاه چون مقام مبشری باین برهان محقق می‌گردد." (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۰)

اما در بیانی دیگر تفاوت میان این دو نفس مقدس چنین بیان شده است: "مقام حضرت اعلی الوهیت شهودی و مقام جمال اقدس اقدم احدیت ذات هویت وجودی..." (صدرالصدور، ص ۲۰۷)

در مقامی دیگر مقام حضرت بهاء‌الله را مقام یهوه می‌دانند: "و اما آیه چهاردهم از فصل ثالث یوئیل تا آیه هفدهم اخبار به ظهور جمال مبارک است ... ملاحظه کنید می‌فرماید، پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس صهیون ساکن می‌باشم." (منتخبات، ج ۴، ص ۱۸۶) و درباره ظهور مبارک چنین بیان می‌کنند: "حضرت احدیت و سلطان ربوبیت بر عرش عظمت استقرار یافت و به جمیع اسماء و صفات تجلی و بر سریر الوهیت جلوس فرمود و صلاهی عام داد." (همان، ص ۱۲۳)

عطف توجه عموم به آثار جمال مبارک

اگرچه حضرت عبدالبهاء در مواضع مختلف برای حفظ وحدت جامعه بر مقام خود به عنوان مبتین منصوص تصریح می‌فرمایند ("لوح هزاربیتی"، منتخبات، ج ۴، صص ۳۰۰-۲۵۹)، اما همواره نظر سائلین و احتیاء را به بیانات جمال مبارک معطوف می‌فرمودند. فی‌المثل در سفرنامه آمده است که یکی از حضار عرض نمود چه کنم تا بنده حقیقی باشم. فرمودند: "به موجب تعالیم حضرت بهاء‌الله عمل نمایید نه آن که فقط بخوانید بلکه عمل به موجب کلمات مکنونه و سایر وصایای الهی نمایید. هر چه من بگویم نمی از بحور قلم اعلی و قطره‌ای از بحر ذخار فضل و عطای جمال ابهی نمی‌شود. من تعالیم حضرت بهاء‌الله را به این مملکت آورده‌ام که باید تحرری حقیقت نمود و به عالم انسانی خدمت کرد، در ترویج صلح عمومی کوشید و بجهت هدایت خلق جانفشانی نمود و بجمیع خلق مهربان بود، ندای ملکوت را بلند نمود. انسان باید به صفات الهیه متصف باشد و در زمره علیین درآید. این تعالیم قطره‌ای از بحور مستوره در کلمات مکنونه است." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۶۷)

زمانی که شیخ فرج الله ذکی الکردی از هیکل اطهر تقاضای اجازه نمود تا رساله مدنیه را به عربی ترجمه کند، ضمن اعطای اجازه به او، میزان را آثار مبارکه جمال قدم معین فرمودند: "نسئل الله أن يجعلك آیه الفصاحه و رایه البلاغه فی ترجمه الرساله المدنیه الی العربیه؛ ولكن المیزان ترجمه الاشراقات و البشارات و الکلمات و التجلیات و الطرازات بأبداع عباره و افصح الکلمات. إن كنت توقفت بهذا لا شک أنك أفصح من سبحان □□ و اکثر بلاغه من قیس بن ساعده ۷ فی ما مضی الزمان..." (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۲۱)

اما در مواقع مختلف احتیاء را به زیارت آثار حضرت بهاء‌الله هدایت می‌فرمودند: "بالواح مقدسه مراجعت نمائید، اشراقات و تجلیات و کلمات و بشارات و طرازات و کتاب اقدس؛ ملاحظه می‌نمائید که این تعالیم الهیه الیوم درمان درد عالم انسانی است و مرهم زخم جسد امکانی، روح

حیاتست و سفینه نجات و مغناطیس عزت ابدیه و قوه نافذه در حقیقت انسانیه." (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۵۲ / من مکاتیب، ص ۲۸۳) و در سپاس به درگاه جمال ابهی که احباء را برای موهبت ایمان برگزید باید به زیارت آثارش پرداخت: "بشکرانه این هدایت کبری همت را بلند کنید و مقصد را ارجمند، بقوت ایمان بموجب تعالیم الهی رفتار نمایید و اعمال را تطبیق بأحكام الهی فرمایید؛ کلمات مکنونه تلاوت کنید و به مضمون دقت کنید و بموجب آن عمل نمایید؛ الواح طرازات و کلمات وتجلیات و اشراقات و بشارات را بامعان نظر بخوانید و به موجب تعالیم الهیه قیام نمایید تا آن که هر یک شمعی روشن گردید." (منتخبات، ج ۱، ص ۳۳)

و در مورد کتاب اقدس می‌فرمایند: "پس نظر در کتاب اقدس نمایید که جمیع احکام مانند روح در جسم امکان است و چون جمیع طوائف و ملل اطلاع یابند ولو ایمان نیارند فریاد برآرند، هذا هو العدل و هذا هو الموافق لهذا العصر و هذا هو روح هذا القرن." (منتخبات، ج ۴، ص ۲۲۱) چه که تعالیم حضرت بهاء‌الله حلال جمیع مشکلات و رموز است: "ای ثابت بر پیمان ... معانی کتاب مقدس را ادراک خواهی، پس به تعالیم حضرت بهاء‌الله عمل نما تا اطمینان حاصل گردد و شک مبتدل به یقین شود، آن وقت به جمیع اسرار و رموز کتاب مقدس پی بری، ابواب معانی بر رخت گشوده گردد و اسرار ربانی آشکار شود." (همان، ص ۱۴۱)

یادآوری عظمت جمال مبارک

عظمت جمال مبارک در آثار حضرت عبدالبهاء به لحنی زیبا و عاشقانه بیان می‌گردد. در هر خاطره‌ای، در هر کلامی و هر مطلبی که به جمال مبارک مربوط باشد، حضرت عبدالبهاء عظمت طلعت ابهی را بیان می‌فرمایند. فی‌المثل در خصوص ایام بغداد می‌فرمایند: "وقتی جمال مبارک از سلیمانیه به بغداد تشریف آوردند، در را گشودند و صلاهی عام دادند. ابتدا یک دو نفر از معاندین ایرانیها آمدند تعرض نمایند و بعضی گفتند دومرتبه بابیها آفتابی شده‌اند که جمال مبارک به دهان آنها زدند، دیگر همه حساب خودشان را کردند، کم کم قیام مبارک امرالله را بلند نمود، پرده‌ها را درید و نفوس را به مقام تقدیس و انقطاع کشانید ... واللّه الّذی لا اله الا هو که چون زنجیر گران گردن مبارک را بخاطر آرم لرزه باندادم افتد، چه صدمات شدید وارد شد و چه بلاهای عظیمه چون باران نازل گشت. آخر با این مصائب و رزایا امر را غالب و نداءالله را منتشر در آفاق فرمودند." (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۳۴)

عظمت هیکل مبارک در تأییدات ایشان نیز مشهود است: "بواسطه تعالیم و عنایات جمال مبارک هر فوز و فلاحی حاصل می‌شود. اگر تأییدات و عنایات او نبود واللّه الّذی لا اله الا هو که چون ما از ساحل شرق بآمریکا داخل و از غرب خارج می‌شدیم بما ابدأ کسی اعتنا نمی‌نمود. اینها همه تأییدات جمال مبارکست که این ابواب را مفتوح فرمود." (همان، ج ۱، ص ۲۴۳)

عظمت طلعت ابهی در احاطه علمیه هیکل مبارک نیز متجلی است، "جمال مبارک در عنفوان جوانی روزی در قصبه یارود وارد منزل میرزا محمدتقی مجتهد مشهور شدند، در حالتی که چهار نفر از تلامذه معتمد مجتهد مذکور با جمعی از طلاب دیگر حاضر بودند و مجتهد این حدیث را از تلامذه قریب الاجتهاد خود می‌پرسید که می‌فرماید، "الفاطمة خیر نساء العالمین الا ما ولد المریم"، یعنی حضرت فاطمه بهترین زنان دنیاست مگر آن که را مریم تولید نمود، و حال آن که مریم دختری را تولید ننموده که در این حدیث او را مستثنا می‌فرماید. هر یک در جواب تفسیری نمود و توجیهی کرد ولی میرزا محمدتقی مجتهد هیچیک را قبول ننمود و در آن میان جمال مبارک فرمودند این تعلیق به امر محال است، یعنی جز آن که از مریم متولد شد دیگر حضرت فاطمه علیها سلام الله از همه زنان دنیا بهتر است و چون مریم دختری نداشت پس مثل فاطمه محال است ... مجتهد مذکور سکوت نمود و چون جمال مبارک بیرون تشریف بردند به تلامذه خود گفت که من متوقع نبودم که جوان باکلاه معنی حدیث را چنان بیان نماید که شما نفوس قریب الاجتهاد با عمامه و لباس علم پی بآن نبرده باشید." (همان، ج ۲، ص ۱۳۹)

در خصوص احاطه علمیه جمال مبارک در لوحی نازل: "در ایامی که جمال قدم و اسم اعظم به انوار اشراق افق عراق را منور فرمودند، جمیع رؤسای امم از علما و فضلا و أمرا و کبرا در ساحت اقدس حاضر میشدند و شفاهاً سؤالات مشکله از مسائل معضله می‌نمودند. فوراً از فم مطهر بابدع بیان و اتم تبیان جواب میشنیدند و در نهایت قناعت و اذعان و اعتراف به احاطه رحمن رجوع مینمودند ... جمیع به کمالات بی‌نهایت جمال قدم مقرر و مدعن. قدرت و احاطه حق را در این ظهور اعظم ملاحظه نما و چون تطبیق بمظاهر ظهور در سابق نمائی عظمت این ظهور مشهود و معلوم گردد." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۱۷)

نفوذ جمال مبارک در عراق نیز حاکی از عظمت هیکل اطهر است: "با وجود این که وحید و فرید بود و ناصر و معینش معدودی ضعیف، زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت؛ سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمینمود و جسارت بر شناعت نمی‌کرد." (همان، ص ۱۷۷)

وفای جمال مبارک و بیان لزوم وفای احباء به ایشان

کلمه وفا در مذاق حضرت عبدالبهاء بسیار شیرین است و این مقتبس از پدر بزرگوارشان بود که در لوح وفا^۶ به کلامی زیبا آن را توضیح فرموده و در جمیع ایام حیات عنصری به منصفه ظهور رسانده و بعد از صعود نیز "به آنچه وعده فرمود وفا کرد." حضرت عبدالبهاء مراتب وفای جمال مبارک را در کلامی موجز بیان می‌فرمایند: "سالهای دراز این بندگان را در آغوش الطاف پرورش داد و به ظهور رحمانیت و فرط عنایت تربیت فرمود و تفهیم کرد و تعلیم داد و چون مشفق مهربان، طفلان آموزگار را رسم ادب بیاموخت و در دبستان الهی درس و سبق داد که بعد از

صعود جمال منیرش بر روش و سلوک اهل وفا قیام نمائیم و به خدمت امرالله و اعلاء کلمه الله بکوشیم؛ وعده تأیید فرمود و نوید توفیق داد و " نریکم من افقی الابهی و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملاً الاعلی و فریق من الملائکة المقربین " فرمود. حمد و شکر حضرت احدیتش را که به آنچه وعده فرمود وفا کرد و هر چه نوید داد مهتاً ساخت؛ جمیع سُبُل و عِرة^۷ را مستوی فرمود و کل راههای سنگلاخ را هموار کرد؛ ابواب فتوح گشود و نفاتح روح القدس مبدول داشت؛ جنود ملکوت ابهایش هجوم نمود و سپاه بی پایان ملاً اعلایش با سیف مسلول^۸ نزول فرمود؛ صفوف اعدایش را در هم شکست و جُند احزاب را مهزوم کرد؛ در هر نقطه عالم آثار قدرتش را ظاهر فرمود و در هر اقلیمی امر عظیمش را آشکار نمود؛ در مُلک فرنگ، آهنگ تقدیسش بلند شد و در بُلغار و سقلاب آثار ظهورش نمودار گردید؛ در امریک سراجش نوربخش شب تاریک شد و هادی هر دور و نزدیک؛ در ایران صیت عظمتش بلند شد و در طهران بندگاناش به حقیقت ارجمند گردید که قیاس به سابق نتوان نمود... " (منتخبات، ج ۴، ص ۹۱ / به ص ۸۵ نیز مراجعه شود.)

حضرت عبدالبهاء شرط وفا به عنایت جمال ابهی را در قیام به موجب وصایا و نصائح حضرتش میدانند: "آن نفوس مبارکه باید هر دمی به آستان مقدس حضرت مقصود سجده شکرانه نمایند و به محامد و نعوت آن ذات یگانه پردازند و به موجب وصایا و نصائح او قیام نمایند تا در جهان ظلمانی سُرُج نورانی گردند و در عالم امکانی نجوم لامکانی شوند ... امیدواریم که خلل و فتور و خطا و قصوری که در ادوار سابقه حاصل گشت در این دور عظیم و کور جمال کریم رخنه ننماید و یاران در نهایت صدق و امانت و حسن نیت، خدمت به سرور خویش نمایند و متابعت متبوع مفتخم فرمایند، وفا چنین اقتضا نماید، صدق و صفا بر این مجبور کند، ایمان و ایقان چنین حکم فرماید..." (همان، صص ۱۲۰-۱۱۹)

شرط وفا پیمودن راه سلطان بقا و داشتن شوق لقا و عروج از عالم فناست، نه فراقش را تحمل نمایند و نه غیبت ظاهری‌اش در این عالم ادنی را، که فرمود: "جمال قدم اعظم زهر هر بلائی چشیدند و جام لبریز هر ابتلائی نوشیدند ... حال، ای دوستان باوفا و یاران آن طلعت نورا آیا سزاوار است که دیگر دقیقه‌ای ما آسوده نشینیم و صبر پیشه گیریم و آسایش و راحت جوئیم تا در آزمایش و کسالت افتیم و به خیالات خویش پردازیم و به بیگانه و خویش دل بندیم؟ لا والله. باید شب و روز آنی نیاساییم و دل پاک را به آرایش این عالم نیلائیم، بزم فدا بیاراییم و جشن عشق برپا نمائیم و با چنگ و دف و نی به آهنگ ملکوت ابهی نغمه سرائیم و رقص کنان شادمان خندان به قربانگاه فدا بشتابیم و جان و تن و سر و بدن انفاق نمائیم. ای یاران، وفائی؛ و ای دوستان، ثبوت واستقامتی؛ ای مبتهلان، تشبث و توسلی؛ ای متضرعان، تعلق و تمسکی..." (منتخبات، ج ۴، ص ۱۳۸) اما مباد به اندیشه ما خطور نماید که مقصود هیکل اطهر خروج ظاهری از این دنیای فانیست، اگر چنین شود عالم آشفته گردد و جهان پریشان شود. لذا طلعت میثاق

در بیانی دیگر مقصود از فدا و عروج به ملکوت ابه‌ی را توضیح می‌فرمایند: "اگر به خدمت امر موقّق گردیم و به نشر نفعات‌الله پردازیم و در اعلاء کلمه‌الله بکوشیم و چون نسام صبحگاهی بر بلادالله مرور نمائیم و مرده را جان تازه بخشیم و پژمرده را نشاط و انبساط بی‌اندازه دهیم، هیاکل جهل را به معین علم دلالت نمائیم و حقائق غافله را متنبّه کنیم و خفتگان را بیدار نمائیم، آن وقت چون سلاطین با شوکت و شکوه و لشکر انبوه، طبل و دُهل بکوبیم و از افق ادنی به ملکوت ابه‌ی شتابیم و ندای جانفزای الهی را به تحسین تمام از جبروت اعلیٰ شنویم. آن رجوع، رجوع ذره به آفتاب است و عود بلبل به گلزار..." (همان، ص ۱۴۱)

لهذا، هر بلائی در سبیل جمال ابه‌ی جز فضل حضرتش نیست و اگر این موهبت نصیب شود، جای شکر است نه شکایت، چه که همه حلاوت است و لطافت. می‌فرمایند: "عبدالبهاء نیز در این سجن اعظم گرفتار. ولی من این زندان را ایوان یافتم و این قید را آزادی شمردم و این قفس را گلشن روحانی دیدم و این اسیری را سریر ابدی مشاهده نمودم. زیرا در راه خدا و سبیل محبت جمال ابه‌است روحی لاحبّائه الفدا؛ چقدر پرلطف است و پر حلاوت؛ چقدر شیرین است و نازنین ... اسم اعظم جمال قدم روحی لاحبّائه الفداء به نفس نفیس مبارک تحمّل صد هزار بلایا فرمودند و ما ذلیلان را در مصیبت بقدر استعداد سهیم و شریک خود فرمودند. انصافش این است که این مصیبت مستحقّ شکرانیت است و این بلایا عین عطایا." (همان، صص ۵۱-۵۰)

وفای به جمال مبارک آن است که با سلوک و رفتار خویش عظمت امر را علی رؤوس الأشهاد اعلام نماییم، بر اثر اقدام طلعت میثاق حرکت کنیم، حیثیت امرالله را حفظ کنیم و طهارت و پاکی‌اش را و عزّت و اعتلایش را نشان دهیم. ملاحظه فرمایید که ذلّت ظاهره اوائل ورود به عکا چگونه به عزّت بی‌منتهی تبدیل شد. حضرت عبدالبهاء سلوک خویش را علت آن می‌دانند: "فرمان پادشاه بی‌انصاف در نهایت تشدید بود که در حبس شدید حتی من تشرف به ساحت اقدس نیابم، بلکه جمال قدم فرداً و حیدراً در محلی شب و روز در تحت نگهبان باشند. لکن عبدالبهاء نوعی سلوک نمود که خیمه جمال مبارک در نهایت عظمت و شوکت فوق جبل کرمل منصوب بود و نفس مقدّس در خارج قلعه عکا در نهایت اقتدار و احترام در یگانه قصر آن اقلیم ساکن و ابداً اعتنائی به نفسی نبود. متصرف عکا پنج سال پاپی من بود و خواهش این داشت که به ساحت اقدس مشرف شود و اذن و اجازه نمی‌فرمودند؛" و در ادامه بیان مبارک در خصوص نفوذی که در اثر این سلوک حاصل شده می‌فرمایند: "متصرف با هیئت حکومت مضبطه بسیار شدید نگاشتند و به بغض و عناد برخاستند. این عبد متصرف را با هیئت حکومت عزل کرد، یعنی نفوذ به این درجه بود و این را بیگانه و آشنا مطلعند." (همان، صص ۶۴-۶۳)

اگرچه سخن در این باب فراوان توان گفت و استناد به بیان عبد بهاء بسیار توان نمود، اما وجیزه را گنجایش نیست و خلاصه را استعداد نه، لذا باید لختی نیز به عهد و میثاق، بلاهای جمال

مبارک، سلاله جمال مبارک و پایان حیات عنصری پرداخت و دم فرو بست که اگر در بحر آثار طلعت میثاق غوطه‌ور شویم بیم غرق شدن و از خود بیخود شدن برود و دنیا و مافیها را از خلعت هستی عاری شدن تصوّر گردد، که کلام حضرتش با ذکر والدش عجین است و اسم آب بزرگوارش در بیان مبارکش چون شمس، مبین. اما در یک کلام حضرتش می‌توان گفت، "شرط وفا نزد اهل ولا تحمل مشقت کبری است تا بسرّ فدا قیام نمایند." (مکاتیب، ج ۸، ص ۵۹)

عهد و میثاق جمال مبارک

در آثار حضرت عبدالبهاء شاید هیچ موضوعی مانند عهد و میثاق جمال مبارک مورد تأکید واقع نشده است. لہذا این موضوع را در ذیل چند عنوان فرعی مطرح می‌کنیم:

جمال مبارک در جمیع الواح به عهد خود اشاره فرموده‌اند: "از بدایت ظهور شعله نورانی طور تا غروب آفتاب انور جمال مشکور، هیچ لوحی نازل نشد مگر آن که صراحه یا کنایه یا اشاره ذکر این عهد است و میثاق قدیم فرمودند." (منتخبات، ج ۴، ص ۱۶۱)

● **معالجه مرض نقض** - طلعت میثاق می‌فرمایند: "هر مرضی را علاجی و هر مصیبتی را فرجی، علاج سریع این مرض که به محفل عارض شده تذکر و تفکر در عهد و میثاق است که آیا این عهد و میثاق را جمال مبارک به جهت اطاعت گرفته‌اند یا به جهت مخالفت. اگر جهت مخالفت گرفته‌اند حرفی نداریم و اگر به جهت اطاعت و موافقت گرفته‌اند تزلزل سبب خسران مبین است و عدم اطاعت و عدم توجه ضلالی عظیم...". (همان، ص ۱۵۵)

● **لزوم اطاعت از مرکز عهد** - از قلم میثاق صادر: "جمال مبارک به خط خود به اثر قلم اعلی و صریح عبارت، کل را امر قطعی به اطاعت و توجه فرمودند. یا باید گفت جمال مبارک نعوذ باللّه نادان بودند و خطا کردند که کل را امر به اطاعت مرکز عهد فرمودند و مبینی کتاب را حصر در مرکز عهد به صریح عبارت فرمودند یا باید اطاعت کرد و توجه نمود. عجا در ملکوت الهی چه جواب جمال مبارک را خواهند داد؟" (همان)

● **عدم اطاعت سبب محرومیت از الطاف جمال مبارک است** - از کلک عهد و پیمان صادر: "به صریح عبارت در لوح مخصوص که پیش کلّ مسلم است می‌فرماید مرکز نقض، فلان شخص، اسم صریحش را می‌فرماید، اگر ادنی انحرافی از ظلّ امر بجوید از غصنیت ساقط است. دیگر چه صراحتی اعظم از این می‌شود. حال یا باید گفت جمال مبارک مخطی بود و سبب ضلالت ناس بود، زیرا کلّ را دلالت بر اطاعت نفسی فرمود که جائز نه؛ یا آن که باید گفت ادنی انحراف از عهد و میثاق سبب محرومیت از الطاف نیر آفاق است. از این دو شقّ یک شقّ صحیح است ثالث ندارد." (همان، ص ۱۵۷)

- **عهد و میثاق مربوط به جمال مبارک است نه حضرت عبدالبهاء** - هیکل اطهر می‌فرماید: "من به جمیع خلق مهربانم و به هیچ نفسی اعتراض ننمایم. در حقّ کلّ دعا نمایم تا نظر عنایت الهی شامل کلّ گردد. این عهد و میثاق را جمال مبارک گرفته‌اند من نگرفته‌ام. جواب او را بدهند، من اعتراضی ندارم. بر من است که به کلّ نفوس مهربان باشم. انتقام راجع به جمال مبارک است به من نیست. من به کلّ نفوس مهربانم و اگر کلمه‌ای مرقوم شود مقصد بیان حقیقت است و محافظه دین‌الله تا وحدت بهائی محفوظ ماند." (همان، ص ۱۵۸)
- **عهد و میثاق جمال قدم بی‌نظیر است** - از قلم میثاق است: "جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبانه الفداء از بدو امر اساس عهد و میثاق را از زبر حدید متین رزین و رصین نهاد و این بنیان بلندپیمان را ایوان رحمن قرار داد. هر نفس اندک انصاف دهد ملاحظه می‌نماید که از بدایت نشئه انسانی تا این کور رحمانی چنین عهد و پیمانی در قطب ملأ اعلی و مرکز ملکوت ابهی تأسیس نگشت." (همان، ص ۱۶۱)
- **خشم حضرت عبدالبهاء نسبت به متزلزین در میثاق** - در بیانی چنین می‌فرماید: "انصاف باید داشت که جمال مبارک چقدر احتیاط مجری داشتند، حتی در کتاب اقدس که ناسخ کلّ کتب است به بیان واضح صریح نه اشاره و کنایه و تلویح در مواضع متعدده به چه قوّت و قدرت مشدده بیان فرمودند. با وجود این خاک بر سر خلق احمق که ما محلّ ظنون و اوهام گوناگون واقع شدیم بلکه به سهام و سنان شبهات مطعون." (همان)
- **مصونیت از خطای مرکز میثاق** - حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "اگر حصن حصین امرالله به قوّه میثاق محفوظ نماید در یک روز در بهائیان هزار مذهب پیدا شود چنانچه در دوره‌های سابق حاصل شد. ولی در این دور مبارک محض صیانت امرالله که تفریق در بین حزب‌الله نشود جمال مبارک روحی له الفداء به اثر قلم اعلی عهد و پیمان گرفت و مرکزی معین نمود که مبین کتاب است و رافع اختلاف، آنچه او بنگارد و بگوید مطابق واقع و در صون حمایت جمال مبارک از خطا محفوظ. مقصد از این عهد و میثاق رفع اختلاف از آفاق است." (همان، ص ۱۶۵)
- **تمسک به میثاق اعظم موهبت است** - در جمیع الواح و مناجات تشبّث به عهد و میثاق الهی را اعظم موهبت شمرده تا کلّ به عظمت عهد و پیمان الهی پی‌برند." (همان، ص ۱۷۸)
- **القاب عهد و میثاق** - حضرت عبدالبهاء در بیانی می‌فرماید: "الیوم عروه وثقی و وسیله عظمی و سفینه نجات و معین حیات و حبل‌الله المتین و کتاب مبین و آفتاب علیین و لوح

محفوظ و رقی منشور و رکن شدید و سدّ زبر حدید عهد و پیمان الهی است." (همان، ص ۱۷۹)

• **آیاتی که در حق ایشان نازل شده و مقایسه ناقضین این دور با ناقضین دور**

اسلام - حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی آنچه را که ناقضین انجام دادند و بیانات مبارکه‌ای را که در حق ایشان نازل شده به نسیان سپردند نقل می‌فرمایند: "ای احباب شما را به خدا تبسم نمائید، «اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توّجّهوا الی مَنْ أرادہ اللّٰه الذی انشعب من هذا الاصل القدیم» منسوخ گشت و «حسبنا کتاب اللّٰه» عمر مثبت شد و آیه منصوصه «یا اهل الانشاء اذا طارت الوراقاء عن ایکه الثناء و قصدت المقصد الاقصى الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القدیم» مهمول و فراموش شد و دسیسه عمرو بن عاص که قرآن سر نیزه کرد و «ندعوکم الی کتاب اللّٰه» گفت مقبول و معمول شد و «وصیت اللّٰه آن که باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند، انظروا ما أنزلناه فی کتابی الأقدس اذا غیض بحر الوصال ... مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده» از لوح قلوب محو شد و روایات کعب الأخبار مشهور اقطار شد و البهائ علیکم و علی من یخدمک و یطوف حولک و الویل و العذاب لمن یخالفک و یؤذیک هباً منبثاً شد و اقوال هر بی‌تمکین منتشر در روی زمین گردید. «طوبی لمن والاک و السقر لمن عاداک» منسیّ هر خس و خاشاک شد و مبعوض حق به منزله خواجه لولاک گشت و «...یا غصنی الأعظم ... انا جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات و الأرضین و حصناً لمن آمن باللّٰه الفرد الخبیر ...» از افکار زائل شد و حکایات و قصص مؤتفکه ورد زبان حاضر و غایب گردید." (همان، ص ۲۹۶)

• **عظمت عهد و میثاق و ذلت ناقضین** - این نکته را مرکز میثاق چنین بیان

می‌فرمایند: "عظمت هر امری بقدر عظمت آن امر است. چون تا بحال چنین میثاق صریح بقلم اعلی وقوع نیافته لهذا امتحانات نیز عظیم است ... این شبهات نقض مانند کف دریاست و دریا بی‌کف نمی‌شود. بحر میثاق یک موج زند تا اجسام میته را بیرون اندازد زیرا دریا جسم مرده قبول ننماید. اینست که بحر میثاق موج زد تا اجسام میته را بیرون انداخت. این کفهای دریا بقای بی‌نار دارد عنقریب محو و نابود گردد؛ ولی دریای میثاق الی الابد پرموج است و در جوش و خروش." (من مکاتیب، ص ۲۳۹)

• **جمیع قوای عالم خادم میثاق است** - این بیان احلی در این خصوص از قلم میثاق

صادر: "امروز ربّ الجنود حامی میثاق است و قوای ملکوت محافظ میثاق و نفوس آسمانی خادم میثاق و فرشته‌های ملکوتی مروّج میثاق، بلکه اگر بدیده بصیرت نظر بشود جمیع قوای عالم بالتّیجه خادم میثاق." (همان، ص ۲۴۳)

ذکر بلاای جمال مبارک

• بر احدی پوشیده نیست که جمال مبارک جمیع بلاها را برای خود پذیرفتند و تحمل فرمودند تا بندگان محفوظ و مصون مانند. عظمت بلاای جمال مبارک آنقدر است که قلم تحمل ننماید و لسان در بیانش طریق عجز و قصور پیماید. معهذا در آثار حضرت عبدالبهاء نیز تفحصی نماییم تا ببینیم از خامهٔ پیمان چه صادر شده، گو این که جمیع ما صدر من قلمه دال بر تأثر شدید هیکل اطهر است

۱- **بلاهای جمال مبارک برای بندگان غیر قابل تحمل است** - می‌فرمایند: "ای مسجون محزون آشفته مباش و آزرده مگرد ... شب و روز بنفحات گلشن تقدیس همدم باش و بیاد بلایا و محن جمال قدم مشغول شو، آنچه آن دلبر مهربان در مدت مدیده کشیده ما در ایام عدیده تحمل نتوانیم و از دیده خون بباریم..." (من مکاتیب، ص ۲۵۳/مکاتیب، ج ۸، ص ۱۳۶)

۲- **استمرار بلایا در مورد جمال مبارک** - حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "جمال قدم روحی لاسمه الاعظم در مدت مدیده که افق امکان بانوار ساطع لائح بود آنی راحت نفرمودند و دقیقه‌ئی آسایش نیافتند، صد هزار بلا در هر آنی وارد و صد انواع رزایا در هر دمی واصل." (من مکاتیب، ص ۲۵۴)

۳- انواع بلاهای وارده به جمال مبارک:

۳-۱ "آن مرکز جمال به سلاسل و اغلال مبتلا شد و ضرب تازیانه و شکنجهٔ روز و شبانه دید، سرگشته و سرگردان کوه و هامون شد و نفی و سرگون و محبوس و مسجون گشت، بیست و پنجسال در زندان بود و معذب و مهان." (منتخبات، ج ۴، ص ۴)

۳-۲ "جمال مبارک را تسلیم علما نمودند و آن بی‌انصافها بر ظلم برخاستند و انواع ستم و زجر را روا داشتند و بی‌نهایت اذیت کردند، از جمله جمال مبارک را چوب زدند به قسمی که پاهای مبارک مدتی مجروح بود..." (همان، ص ۶)

۳-۳ "نفس مقدس مبارک روحی لاحتیائه الفداء چقدر بلایا و رزایا تحمل نمود، صهباء بلا از هر جام سرشار نوشید و هدف سهام و سنان اهل بغضاء گشت، شبی نیارمید و دمی سر به بالین راحت ننهاد، گهی زیر زنجیر بود و گهی مبتلا به دست تطاول هر یزید پلید، گهی سرگون عراق بود گهی منفی ممالک بلغار و عاقبت بیست و پنج سال مسجون قلعهٔ عکا..." (همان، ص ۴۴)

۴- بیان علت قبول بلایا:

۴-۱ نشان دادن طریق عشق: "این محن و بلایا را به ذات مقدس قبول نفرمود مگر به جهت آن که عاشقان را رسم عاشقی آموزد و دردمندان را آئین بندگی، مشتاقان را راه نماید و

دوستان را دلالت فرماید که اگر مدّعی ایمان و ایقانید و آشفته‌جمال رحمن و اگر دلدادۀ جمال دلجوی اوئید و پریشان روی و موی او جام بلا را چون شهد بقا بنوشید ... " (همان، ص ۴۶)

۲-۴ مبعوث شدن مظاهر الفت: "جمال قدم و اسم اعظم ... جمیع بلایا و محن از ضرب و شتم و سلاسل و اغلال و اسیری و نفی و سرگون و زندانی و سجن قبول فرمودند تا نفوسی در حیی وجود مبعوث گردند که مظاهر الفت حقیقی گردند و مطالع محبت قلبی صمیمی شوند و تا این انوار از افق قلوب به کمال اشراق سطوع نمایند کور نتیجه نبخشد و مقصود حاصل نگردد." (همان، ص ۵۰)

۳-۴ تأسیس وحدت عالم انسانی: "جمال ابهی از مطلع آمال به جمیع اسماء و صفات اشراق فرمود و این قرن عظیم را به اشراق جدید مظهر فیض مجید فرمود و شمع اتحاد را در انجمن عالم ایجاد برافروخت و بر شاخسار حدائق و معانی به انواع الحان یگانگی و نغمات وحدت رحمانی تغنی فرمود تا جمع پریشان عالم را در ظلّ کلمه الهیه مجتمع و طوائف متخاصمه متنازعه امم را در تحت خیمه ربانیه متحد و متفق فرماید و در این مقصد مقدّس و موضوع مسلم منزّه صد هزار تیر بلا را سینه هدف فرمود و صد هزار زخم سنان را چون مرهم اعظم به کمال سرور و رضا قبول فرمود..." (همان، ص ۵۸)

۴-۴ روحانی ساختن احبّاء: حضرت عبدالبهاء بعد از ذکر انواع بلاهای جمال ابهی می‌فرماید: "تحمل جمیع این بلایا می‌فرمود تا یاران و اماء رحمان را نورانی نماید، ربانی کند، سبحانی نماید." (همان، ص ۷۰)

۵- وظیفه اهل بهاء در مورد بلاهای جمال مبارک:

۱-۵ آرزوی بلا: "با وجود بلایا و رزایاء جمال قدم ... آیا جائز است که جز بلا منحه عظمی طلبیم و جز زخم مرهمی خواهیم و جز درد درمانی جوئیم، جز موارد خوف مأمنی خواهیم و جز مواقع ذلّ ملجئی جوئیم، جز در میدان فدا جولان کنیم و به غیر تیغ جفا مونس جان خواهیم؟ لا و نفسه المهیمنه علی العالمین." (همان، ص ۴۶)

۲-۵ شرط وفا متابعت جمال ابهی است: "ای بنده صادق، جمال قدم همواره پنجاه سال به بلایا و ضراء و محن و رزایا و صدمات و جور و جفا گرفتار بود. حال دل و جان چگونه راضی گردد که ما در امن و امان با راحت جان و آسایش وجدان بیاساییم. آن دلبر بی‌همتا همواره تلخی سمّ نقیع چشید، ما چگونه جام شهد و شکر نوشیم؛ او صدمات شدیده دید، ما چگونه راحت جدیده جوئیم؛ او در زیر زنجیر رفت، ما چگونه شکر و شیر بی‌امیزیم. این وفا نبود و محبت را نشاید..." (همان، ص ۴۷)

۳-۵ قیام به خدمت: "جمال قدم و اسم اعظم محض هدایت ما پنجاه سال صدمات بلا فرمود آیا سزاوار است که ما راحت و آسایش طلبیم، راحت و آرایش جوئیم و به فکر خویش افتیم و نفس اماره خود را پرستیم. لا والله. چنین سزاوار نه. بلکه باید در هر دمی صد جان بیفشانیم و در هر نفسی هزار ساغر بلا بیاشامیم و به جان و دل بکوشیم و مانند نهنگ دریای فنا بخروشیم تا قطره آخر از خون خویش را در سبیل حق بر خاک بیفشانیم." (همان، ص ۴۸)

۴-۵ آینه تمام‌نمای سجایای حق در بین خلق باید شد: "جمال قدم و اسم اعظم ایام را در تحت سلاسل و اغلال گذراندند و اوقات را در تنگنای زندان در تحت سیوف ندا فرمود و در زیر قیود فریاد برآورد و ما را طریق عبودیت آموخت و هر یک را طریقی آزمود و هر مشقت و بلائی را به جهت هدایت عباد تحمل فرمود ... ما که بنده آن آستینیم و برده آن درگاه، آیا جایز است ساکن نشینیم و راحت جوئیم ... لا والله. این انصاف نیست و از خرد و عقل خارج. ما حال باید سبب ازدیاد نار محبت الله گردیم و اسباب نشر نفعات الله. در هر انجمنی روشن باشیم و از برای هر نفسی گلشن. دقیقه‌ئی آرام نجوئیم و ساعتی راحت نیابیم. به اخلاق الهی و اطوار رحمانی و صفاتی ربّانی و روشی آسمانی و جوششی قدوسی و حرارتی سینایی در بین ناس محشور گردیم." (همان، ص ۵۶-۵۵)

۵-۵ به هیچ چیز نباید دلبستگی داشت: "الیوم باید در ظلّ کلمه توحید جمع شویم و در هر انجمنی چون شمع برافروزیم و در آتش عشق بسوزیم. بعد از صعود جمال محمود و غروب آفتاب ملکوت به چه عالمی دل بندیم و به چه راحتی چشم داریم و چگونه بیاساییم و به چه امید محفل قلب بیارائیم. صد هزار حسرت اگر دقیقه‌ئی آسوده نشینیم و صد هزار افسوس اگر به جز بلایا و محن و آلام سبیلش راحت و نعمتی بجوئیم." (همان، ص ۸۴)

اما مهر و محبت طلعت میثاق به بندگانی که تحمل بلایا در سبیل بهاء می‌نمودند آنچنان زیاد است که گاه به لسان طنز آنان را تسلی می‌بخشیدند و به تحمل بیشتر تشویق می‌فرمودند. لوح زیر نمونه‌ای از کلام مولایی است که خود تحمل هزاران جفا فرمود و بواقع "خسته تیر جفا در سبیل الهی" بود:

هوالله ای خسته تیر جفا در سبیل الهی جمال قدیم در پنجه ستم هر لثیم و زنیم گرفتار گشت تو که عبد منیب هستی باید در بلایا شریک و سهیم باشی. لهذا قطره‌ای از آن صهباء در کام تو ریخت تا نشئه مدام یابی و ناکام نگردی، زنده شوی و آزاده، سرمست گردی و تر و تازه. پس گوارا باد آن طعام لذیذ و جدی حنیز، یعنی تازیان‌های تر و تازه و نوشت باد آن جام عزیز یعنی صدمات بی‌اندازه. قسم بروی و خوی او که اگر بدانی که چه چوب فرخنده و مبارکی بود آن تازیان، هر آینه هر روز آرزو می‌نمودی و چنان اشتهای صافی پیدا می‌کردی که ربّ زدنی می‌گفتی

و أبيت عند ربي و هو يُطعمني و يسقيني^۹ بر زبان می‌راندی و البهاء عليك و على
كلّ من ابتلى في سبيل الله و اضهد في محبة الله ع " (مکاتیب، ج ۲، ص ۸۰)

سلاطه جمال مبارک

درباره شرافت اصل و اصالت نسب حضرت بهاء‌الله سخن بسیار گفته شده و اصل و نسب
هیكل مبارک از طرفی به حضرت ابراهیم و از طرفی به سلاطین قدیم ایران می‌رسد. حضرت
عبدالبهاء در این خصوص می‌فرماید: "ان صاحب هذا النبأ العظيم و التور القديم و الصراط
المستقیم حائزٌ لنسب شامخ منیع و شرف باذخ رفیع ... و لم تزل هذا السلالة انتقلت من الاصلاب
الطاهرة الى الارحام الطاهرة..." (من مکاتیب، ص ۶۲)

موطن و موطنی اقدام جمال مبارک

درباره آینده ایران، طهران، نور و مازندران که کلّ وطن و زادگاه هیكل قدم محسوب، بشارت
وفیره از قلم حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء نازل و صادر. از لسان حضرت اعلی نیز خطاب
به جناب ملا حسین بشروه چنین نازل: "عنقریب تو را به شهری می‌فرستم که حجاز و شیراز
در شرافت با او برابری نتوانند، زیرا رمز عظیم و سرّ مقدسی در آن نقطه موجود... در سرزمین
طهران سرّی موجود است و رازی پنهان که اگر ظاهر شود جهان بهشت برین گردد." (مطالع
الانوار، صص ۸۲ و ۷۲) اما آنچه که در اینجا مورد مطالعه می‌باشد آثار حضرت عبدالبهاء است.
به مواردی چند اشاره می‌شود:

۱- ایران - در لوحی خطاب به احتیای اسلامبول از قول حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "ایران
ویران گردد و دولت و ملت بنهایت مشقت افتد؛ لکن ما ایران را روشن نمودیم و ایرانیان را عزت
ابدیه خواستیم هر چند ایران در دولّ الآن گمنام است ولی این امر عظیم عاقبت اهل ایران را
سرور عالم امکان کند..." (محبوب عالم، ص ۳۰۶) در لوحی دیگر آمده است، "عنقریب ملاحظه
خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع بسیط زمین محترم ترین حکومت خواهد
گشت ... و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد." (امر و خلق، ج ۴، ص ۴۴۱) در بیانی دیگر
زیارت می‌کنیم: "مستقبل ایران در غایت شکوه و عظمت و بزرگواری است، زیرا موطن جمال
مبارک است. جمیع اقلیم عالم توجه و نظر احترام به ایران خواهند نمود و یقین بدانید که
چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظم و دانایان عالم حیران ماند. هذه بشارة کبری بلّغها
لمن تشاء و هذا وعدٌ غیر مکذوب." (همان، ص ۴۵۱)

۲- ایران و عثمانی - "عبدالبهاء از جمیع جهات صادق و خیرخواه دول و ملل عالم است،
علی‌الخصوص دو دولت علیّه شرقیه، زیرا این دو اقلیم موطن و محلّ هجرت حضره بهاء‌الله است."
(من مکاتیب، ص ۱۹۹)

۳- نور - "ای هموطن جمال مبارک، مرا از نامه تو سروری زیرا از اهل نوری و آرزویم چنان که اهل آن سامان در ظلّ رحمن در آیند، زیرا هموطنان دلبر آفاقند و منتسبان نیر اشراق..." (منتخبات، ج ۴، ص ۳)

۴- مازندران - "در مازندران باید نار محبت الله بیش از همه جا شعله زند زیرا خصوصیتی دارد. موطن جمال مبارک است و یاران آنجا هموطنان نور حقیقت." (همان، ص ۱۳) و نیز در مورد مازندران این بیانات از قلم میثاق صادر: "کشور مازندران موطن دلبر مهربان است و فی الحقیقه باید بر جیمیع بلدان سبقت یابد." (همان، ص ۱۴) و همچنین به میل جمال مبارک در خصوص مازندران اشاره می‌فرمایند: "در ایام عراق روزی جمال قدم و اسم اعظم ... می‌فرمودند که فارس چون موطن ربّ اعلی و نقطه اولی بود و منتسب به آن ذات مقدّس کمال میل دارم که به نار محبت الله مشتعل گردد ... حال از این بیان مبارک معلوم و واضح می شود که میل مبارک و اراده مبرمه نسبت به مازندران چگونه است. قسم به ذات مقدّسش که اهل ملأ اعلی و ملکوت ابهی در انتظار که در آن ارض مبارک که منتسب به جمال قدم روحی لاحتبائه الفداست فوراً بحر محبت الله به جوش و خروش آید و شعله نار سدره سینا هر شجر خشک و تری را بسوزد..." (همان، ص ۲۶)

۵- بندر جز یا بندر گز - "پس جمال مبارک روحی لاحتبائه الفدا در بندر جز تشریف بردند ... احتبای الهی بدانند که وقتی انوار مقدّسه وجه مبارک بر آن دیار تافته است، لابد تأثیرات عظیمه‌اش این است که نفحات قدس در آن محفل انس منتشر گردد و نفوس مبارکی در آن دیار مبعوث شود تا به موجب تعالیم الهی روش و سلوک نماید و تربیت جمعی غفیر گردد." (همان، ص ۱۰)

۶- شمیران - "اما تبدیل هوا در شمیران در مرغ محله موهبت رحمن است. آن مکان محله مرغان نیست، آشیانه عنقاء مشرق است و لانه سیمرغ کوه قاف، زیرا جمال مبارک روحی لاحتبائه الفدا در آن مزرعه پاک مطهر یک سال در تابستان منزل و مأوی فرمودند ... همیشه جمال مبارک ذکر آن مکان را میفرمودند." (همان، صص ۱۶-۱۵)

۷- تاکر - "هیچ شبهه نیست که ... فیوضات ربّ غفور احاطه خواهد نمود؛ سنگستان تاکر گلشن و گلستان خواهد شد. از کوه اورنگ آهنگ تنزیه و تقدیس بملأ اعلی خواهد رسید. این مقرر است و محتوم." (همان، ص ۲۶)

۸- طهران - خطاب به نورمحمد خان می‌فرمایند: "از امن و امان مرکز ایران مرقوم نموده بودی؛ در آینده بهتر گردد و خوشتر شود؛ قدری مشکلات پیش‌آید اما بقائی ندارد. در کتاب اقدس چهل سال پیش وقایع این سنه طهران بصریح عبارت مرقوم که در ارض طاء حرکت جمهور گردد و لکن بعد سریر سلطنت به شخص خطیری مزین شود؛ هر مشکلی که حاصل گردد

بتدریج زائل شود. پس یقین نما که ملک حصین است و ملک در تحت حمایت نور مبین. ملت آسایش یابد و دولت آرایش جوید هذا ما خبرک به." (امر و خلق، ج ۴، ص ۴۴۳-۴۴۴)

صعود جمال مبارک

کلام حضرت عبدالبهاء در مورد صعود جمال مبارک بسیار سوزناک است. خواننده را بغض در گلو نشاند و اشک در چشم. نه فراق پسری است از پدر، نه جدایی عاشقی است از معشوق. گویی آنها یک جان بودند در دو تن، نی غلط گفتم، گویی هستی عبدالبهاء در وجود مولایش بهاء بود که اگر این نبود، او را هستی نبود، وجودی نداشت. جانش بهاء بود، روحش بهاء بود، زندگی‌اش بهاء بود؛ اگر بهاء حاضر بود عبدالبهاء همه در وجودش محو و فانی؛ و اگر غایب بود، عبدالبهائی نبود که بنالد یا بزارد یا بگرید، چه که گریه او نیز او را کفایت ننماید که فرمود، "الیوم که آتش فرقت پرحرقت محبوب آفاق دل و جان دوستان حقیقی را سوخته و بنیاد حیات جسمانی و روحانی و قلبی و فؤادی عاشقان جمال حقیقی را برانداخته، اگر سیل اشک چون سیحون و جیحون جاری و ساری گردد، آتش سوزان دل خفت نیابد و آلام و احزان و حسرت وجدان ساکن نگردد و این از تأثیرات شدیدة مصیبت کبراست." (منتخبات، ج ۴، ص ۸۰) چه دشوار است که قلبش غمین بود و می بایست خیل عشاق را تسلی بخشد و امیدوار به فیض لقا سازد. این همه در آثارش هویدا و در مکاتیبش آشکار. در چند عنوان به رزیه صعود میپردازیم:

۱- **علت صعود** - علت صعود بی‌وفایی اهل ارض بود، همانطور که در کلمات مبارکه مکنونه نیز آمده است^{۱۰}، سبب رجوع جمال هیکل بقا به سدره منتهی بود. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "سلطان گل در صحن چمن افسر شاهنشاهی بر سر نهاد و آغاز ناز و دلبری نمود، طیور سحری آشفته‌گی و دلدادگی گذاشتند و نعمه انقطاع و آزادگی نواختند و به تمجید مطلع توحید دهان باز نمودند و زاغان گلخنی رسم ستمگری بیشتر نمودند و غرابان ظلمانی آهنگ جفاکاری کردند و بر اعتراض و انکار لب گشودند و دام حیل گذاشتند و صدهزارگونه ظلم و تعدی نمودند. آن گل صد برگ خندان چون این ظلم و عدوان مشاهده فرمود به گلشن اصلی خویش شتافت و به ملکوت تنزیه و تقدیس بتاخت و با جمال خود نرد محبت باخت و عالم را بر چشم طیور حدیقه توحید تنگ و تاریک فرمود. لهذا بلبان گلزار حقیقی آهنگ گلشن باقی دارند و عندلیبان حدیقه بقا هوای گلبن رحمانی در سر گرفتند. هر یک به کمال شوق آرزوی صعود و عروج دارد و تحمل فراق و اشتیاق نیارد. پس اگر فی الحقیقه دلدادۀ آن دلبریم و آشفته آن روی انور، باید از جهان وجهانیان بیزار شویم و آهنگ آن گلزار نمائیم." (منتخبات، ج ۴، ص ۱۴۰)

۲- **تأثیرات جمال قدم بعد از صعود** - تصوّر نشود بعد از صعود جمال معبود، فیضش مقطوع شد و فضلش ممنوع؛ لا والله. طلعت میثاقش می‌فرماید: "جمال قدم و اسم اعظم روحی

لاحقاً الفدا هر چند از این جهان صعود فرمود و خیمه در جهان پنهان برافراشت ولی فیض شامل است و فضلش کامل، نورش بازغ است و نجمش لامع، کوکیش ساطع است و نیرش لایح. در ایامش اشراقش از افق شهود بود و حال سطوعش از مطلع غیب؛ عالم هویدا تنگ است و جهان غیب بسی واسع و پُرگشایش. پس توجه به آن جهان باید تا فیض از جمیع جهات بلکه مقدّس از جهات رسد... " (همان، ص ۷۶)

۳- صعود بالنسبه به اهل ارض است - حضرت عبدالبهاء غیبت جمال منیر را امری ظاهری دانند نه حقیقی و طالب دیده بصیرتند تا حضور ابدی حیّ لایموت را در این جهان عنصری مشاهده کند، "دلبر آفاق اشراق کرد و عاشقان را مفتون جمال خویش نمود. حال، هرچند آن شمس افول نمود ولی از ملکوت پنهان اشراق دارد و فیض ابدی بر آفاق مبذول داشته و می‌دارد. صاحبان بصیرت جهان را به پرتو شمس حقیقت روشن بینند ولی نابینایان از مشاهده نور محروم گردیدند، روز را گویند شب است و صبح را فریاد بر آرند که شام است. بگو ای بینوا آن آفتاب را افولی نه و آن نیر ملاً اعلی را غروبی نیست. افول و غروب بالنسبه به اهل ارض است، اما در آفتاب چه طلوعی، چه غروبی. همواره در نقطه احتراق مُشرق است و در اعلی ذروه فیض، ساطع و لامع." (همان، ص ۷۸)

۴- تکلیف بعد از صعود - حضرت عبدالبهاء از این که کسی بعد از صعود جمال قدم به فکر راحت و آسایش خویش باشد آنچنان ناراحت می‌شدند که می‌فرمایند: "بعد از صعود جمال معبود خاک بر سر وجودی که دقیقه‌ای راحت جوید و در بستر راحت بیاساید." (همان) همین کلام را در مورد خود نیز به کار می‌برند: "اما در خصوص یوم جلوس مرقوم فرموده بودند... پس از صعود آن جمال مبین و افول آن شمس علیّین و محرومی و حرمان و مهجوری و هجران از مشاهده آن انوار تابان ای خاک بر سر من و جلوس من." (امر و خلق، ج ۴، صص ۱۶-۱۷)

و گاه لسان به نصیحت می‌گشایند: "الیوم باید جمیع در ظلّ کلمه توحید جمع شویم و در هر انجمنی چون شمع برافروزیم و در آتش عشق بسوزیم. بعد از صعود جمال محمود و غروب آفتاب ملکوت به چه عالمی دل بندیم و به چه راحتی چشم داریم و چگونه بیاساییم و به چه امید محفل قلب بیاراییم؟ صد هزار حسرت اگر دقیقه‌ای آسوده نشینیم و صد هزار افسوس اگر به جز بلایا و محن و آلام سببش راحت و نعمتی بجویم." (همان، ص ۸۴)

مآخذ و یادداشت‌ها

- ۱- بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۲۰ / شعراء نیز به این مهم هدایت شده‌اند: "فصاحت و بلاغت آن است که قصائدی در ستایش جمال قدم انشاء و انشاد گردد؛ زیرا اسم اعظم وحده باید ممدوح روحانیان باشد و مقصود عارفان و محبوب عاشقان." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۲۴)
- ۲- به معنی ایستگاه است.
- ۳- این معنی در دور بهائی (ص ۲۹) نیز مورد تأکید حضرت ولی امرالله قرار گرفته است.
- ۴- جناب اشراق خاوری در جلد سوم محاضرات، هفته دهم، توضیح می‌دهند که، سبحان بن وائل به فصاحت گفتار ضرب‌المثل است و علامه شریقی در شرح مقام او گفته است: "سبحان بن زفر بن ایاس بن عبد شمس وائلی از قبیله وائل باهله است و مشهور است به فصیح‌العرب و در بیان و فصاحت ضرب‌المثل است و گویند افصح من سبحان ... گویند یکصد و هشتاد سال عمر کرده است."
- ۵- جناب اشراق خاوری در مورد قیس بن ساعده نوشته‌اند: "قیس بن ساعده بلیغ عرب و قاضی عصر خود و اسقف نجران بود و بسال ششصد میلادی وفات کرد و گویند سیصد و هشتاد سال عمر کرد و او نخستین کسی است از عرب که در هنگام نطق و خطابه بعضا تکیه داد و اول کسی است که در آغاز خطبه و نطق کلمه "اما بعد" را استعمال کرد و اول کسی است که در نامه خود نوشت "این نام از فلان سوی فلان". قیصر روم از او احترام بسیار می‌کرد. حضرت رسول قبل از بعثت خود او را دیده بودند." (محاضرات به نقل از لغتنامه دهخدا)
- ۶- آثار قلم اعلی، ج ۴، صص ۳۵۸-۳۵۰
- ۷- راههای ناهموار
- ۸- شمشیر کشیده و از نیام بیرون آمده
- ۹- اشاره به آیه ۷۹ از سوره شعرای قرآن کریم: "... رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ" (پروردگار جهانیان که مرا آفرید پس او هدایت می‌کند مرا و آن که او می‌خورد و می‌آشاماند مرا.)
- ۱۰- "ای پسر انصاف در لیل، جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا بسدره منتهی رجوع نمود و گریست، گریستنی که جمیع ملاً عالین و کروبین از ناله او گریستند و بعد، از سبب نوحه و ندبه استفسار شد، مذکور داشت که حسب الامر در عقبه وفا منتظر ماندم و راتحه وفا از اهل ارض نیافتم..." (مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص ۳۹۶)

راهنمای مراجع و مأخذ مذکور در متن

- ۱- آیات بینات، الواح نازله از قلم حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء به افتخار سمندر، نبیل ابن نبیل و عاقله آنها، به کوشش روح الله سمندری، طبع ۱۹۹۹، دانداس، کانادا
- ۲- امر و خلق، جلد چهارم، تألیف فاضل مازندرانی، طبع ۱۳۱ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری
- ۳- بدایع الآثار، جلد اول، میرزا محمود زرقانی، طبع ۱۹۱۴، بمبئی
- ۴- بدایع الآثار، جلد ثانی، میرزا محمود زرقانی، طبع ۱۹۲۱، کریمی پریس
- ۵- بهاء‌الله وعصر جدید، جان اسلمنت، ترجمه بشیر الهی، رحیمی، سلیمانی، طبع ۱۴۵ بدیع، من منشورات دارالنشر البهائیه فی البرازیل
- ۶- تذکره الوفا: تذکره الوفا فی ترجمه حیاة قدماء الاحباء، طبع ۱۳۴۳، حیفاء، مطبعه العباسیه
- ۷- تلخ و شیرین: خاطرات تلخ و شیرین، محمد شفیع روحانی، طبع ۱۵۰ بدیع، لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین آلمان
- ۸- حضرت بهاء‌الله، تألیف محمدعلی فیضی، طبع ۱۲۵ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری
- ۹- حضرت عبدالبهاء، تألیف محمدعلی فیضی، طبع ۱۲۸ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری
- ۱۰- رحیق: رحیق مختوم، ج ۲: عبدالحمید اشراق خاوری، طبع ۱۰۳ بدیع، لجنة ملی نشر آثار امری
- ۱۱- صدرالصدور: تاریخ حضرت صدرالصدور، تألیف نصرالله رستگار، طبع ۱۰۴ بدیع، لجنة ملی نشر آثار امری
- ۱۲- قاموس ذئب: قاموس لوح ابن ذئب (در دو جلد) تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، نسخه تایپی، طهران
- ۱۳- مائده آسمانی ج ۵: مائده آسمانی جزء پنجم، نشر اول بدون تاریخ نشر
- ۱۴- محبوب عالم، بمناسبت بزرگداشت صدمین سال صعود حضرت بهاء‌الله، سال مقدس ۹۳-۱۹۹۲، از انتشارات مجله عندلیب
- ۱۵- مفاوضات: النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، باهتمام کلیفورد بارنی آمریکانیه، طبع ۱۹۰۸ در مطبعه بریل در شهر لیدن از ممالک هلند
- ۱۶- مکاتیب ج ۱: مکاتیب عبدالبهاء، جلد اول، طبع ۱۹۱۰ میلادی (۱۳۲۸ هجری)، مطبعه کردستان العلمیه
- ۱۷- مکاتیب ج ۲: مکاتیب عبدالبهاء، الجزء الثانی، طبع ۱۳۳۰ هجری، مطبعه کردستان العلمیه
- ۱۸- مکاتیب ج ۳: مکاتیب عبدالبهاء، الجزء الثالث، طبع ۱۳۴۰ هجری، در مصر محروسه
- ۱۹- مکاتیب ج ۴: مکاتیب عبدالبهاء، جلد چهارم، طبع ۱۲۱ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری
- ۲۰- مکاتیب ج ۷: مکاتیب عبدالبهاء، جلد هفتم، طبع ۱۳۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری
- ۲۱- مکاتیب ج ۸: مکاتیب عبدالبهاء، جلد هشتم، طبع ۱۳۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری

- ۲۲- مناجات: مجموعه مناجات‌ها، حضرت عبدالبهاء، طبع ثانی، ۱۵۷ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان
- ۲۳- منتخبات ج ۱: منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، طبع ۱۹۷۹، مؤسسه مطبوعات امری ویلمت
- ۲۴- منتخبات ج ۴: منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد چهارم، طبع ۱۵۷ بدیع، لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لائنه‌هاین، آلمان
- ۲۵- من مکاتیب: من مکاتیب عبدالبهاء، ۱، من منشورات دارالنشر البهائیه فی البرازیل
- ۲۶- یادداشتها: یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء، تألیف هوشنگ محمودی، طبع ۱۳۰ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری